

# کاپوسنامه فرای

تمرینی در فرق تزویرشناسی

بقلم

مجتبی امینوی

استاد دانشگاه طهران، ایران



با اهتمام

هاگب صترافیان

در چاپخانه پولیگراف افست

واقع در استانبول چاپ شد، ماه نوامبر ۱۹۵۶ میلادی

## کاپوس نامه فرای\* تعرینی در فن تزویرشناسی

در سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ هجری شمسی) نسخه‌ای از پندنامه یا اندرزنامه‌کی کاپوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر به امریکا رسید. این نسخه که تا آن زمان در ایران بود فعلاً به دو پاره نامتساوی قسمت شده است و جزء ذخایر گرانبهای دو مؤسسه امریکایی و مایه مباهات آنها شده است، یکی مؤسسه گورکیان و دیگری موزه صنایع جمیله سین سیناتی، و مستر ریچارد نلسن فرای از مستشرقین جوان ایالات متحده امریکا درباره آن یک کنفرانس داده و چهار مقاله منتشر کرده است. (تصاویر ۱ تا ۳)

کتاب مورد بحث همان است که به نام قابوس نامه معروف است و تاکنون لااقل ده بار متن فارسی آن و یک بار هم خلاصه آن به طبع رسیده و بالسنه ترکی و فرانسوی و آلمانی و روسی و انگلیسی نیز ترجمه و نشر شده است. قبل از اشتهار این نسخه قدیمترین نسخه‌های خطی که از متن کتاب بر ما معلوم بود همان نسخه‌هایی بود که آقای سعید نفیسی و آقای پروفیسور روبن لوی ملاک و اساس چاپ‌های خود ساخته بودند. در همه این نسخ خطی و چاپ‌های مختلف نام نویسنده کتاب کاپوس بن اسکندر بن قابوس ضبط شده است، الا در نسخه‌ای که در ۱۹۵۳ به امریکا رسیده است که آنجا نام وی در پشت لوح کتاب کاپوس (به پ با سه نقطه) و در مقدمه به صورت کاپوس به قابوس ادم ملکه (کذا) قید شده، و به اعتقاد فرای نام قابوس نامه از برای کتاب از همین نسخه ناشی شده است که نام مصنف را کاپوس دارد و بنابراین کتاب را مردم به اسم کاپوس نامه شناخته‌اند. تاریخ این نسخه بر حسب خاتمه‌ای که دارد ۴۸۳ هجری قمری است و دارای ۱۰۹ مجلس تصویر است به شیوه و سبکی به کلی نو و بی سابقه و منحصر بفرد، و آقای پروفیسور انست کونل از علمای بنام آلمان در مقاله‌ای که در ZDMG (جلد ۱۰۶ شماره اول سال ۱۹۵۶، ص ۶۹ تا ۷۸) با چهارده لوحه تصویر (در باره تاریخ صنایع جمیله در عهد آل بویه نشر کرده است صحت و اصالت این نسخه را مسلم دانسته و یک ورق مصور آن را به گراور نشر داده و آن را نمونه بارزی از هنر نقاشی ایران معرفی کرده است.

از آنجا که چنین نسخه‌ای (به شرط آنکه حقیقه تاریخ آن همان باشد که می‌نماید) از بدایع روزگار و نوا در قرون و اعصار است. آقای فرای که مسؤول خریداری آن از برای دو مؤسسه مذکور بوده است تحقیق درباره آن و اکتساب هر فایده‌ای را از آن شغل شاغل خویش قرار داده و با حرص و ولعی هر چه

\* بخمدسال ۹ (۱۳۳۵)، ص ۴۴۹، ۴۶۵، ۴۸۱، ۴۹۵.

۱. کنفرانس رامستر فرای در بیست و سومین کنگره بین المللی مستشرقین که در کیمبرج از بلاد انگلستان منعقد گردید برادر کرد مقاله نخستین که در *Serta Cantabrigiensia* منتشر گردید متن همان خطابه بوده است، و مقاله دوم فرای در *Orientalia Suecana* در اوپسالا منتشر شده و فرای در این مقاله مؤده داده است که یک مقاله سومی نیز در *bas* چاپ خواهد شد، ولی بنده آن را هنوز ندیده‌ام. از فراری که در کتاب بحث درباره قابوس نامه چاپ طهران خبر داده شده است (ص ۹۹) فرای مقاله دیگری در باب این نسخه در مجله *آسیایی* هرگز شماره دوم از جلد اول نشر داده است و بنده این را نیز نتوانستم بیابم.

۲. آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه طهران که در ۱۳۲۲ هجری شمسی متن تمام (و بعدها نیز خلاصه) قابوس نامه را در طهران نشر کرده است در مقدمه کتاب فهرستی از هفت چاپ مختلف سنگی و سری آن داده است که برخی از آنها تا نامم بوده‌اند بعد از آن در سال ۱۹۵۱ در لندن به اهتمام و مباشرت روبن لوی استاد دانشگاه کیمبرج متن منتشر شد، و خود او نیز ترجمه انگلیسی آن را تهیه و نشر کرده است. در همین سال در گریگر نیز این مقاله در طهران باز متن قابوسنامه به تصحیح آقای دکتر امین عبدالمجید بلودی مصری انتشار یافت و کتابی نیز از همین شخص به عنوان بحث درباره قابوس نامه در دنبال آن چاپ شد. آقای دکتر دو مقاله از فرای دیده بوده است و گمان کرده که این دو راجع به دو نسخه مختلف از قابوس نامه است که هر دو به همان قدمت است، ولی احتیاط و رومی پسندم که حکم قطعی درباره اصالت این نسخه نکرده و آن را معلق به تحقیق اهل فن کرده است. کتاب به زبان ترکی چند بار ترجمه و دو سه بار چاپ شده است، از آن جمله از فراری که در مجله *کاوه* نوشته‌اند برنهارد ژرن قطعه‌ای از یک ترجمه ترکی را به طبع رسانیده است.

تمام تر در اثبات اصالت و صحت آن و نشر صیت خود و این نسخه در اقطار عالم سعی کرده است و در حقیقت آن را از آن خود و قرین نام خود ساخته - و چون کاپوس نامه را او برای تسمیه این کتاب پذیرفته است برای عنوان این مقاله «کاپوسنامه فرای» انتخاب گردید، و در این صفحات در اثبات این مطلب سعی خواهد شد که کاپوس نامه فرای چنانکه می نماید نیست:

در باب مقاله فرای که در سر تا کانتای بیچیشیا منتشر شده است گزارشی در مجله فرهنگ ایران زمین جلد دوم، ص ۲۷۲ تا ۲۰۸) به قلم آقای ایرج افشار منتشر گردید.

آقای سعید نفیسی در همان مجله (جلد سوم، ص ۷ - ۲۸۸) اشاره ای به این نسخه کاپوس نامه کرده و آن را اصیل و قدیم شمرده اند. «اینجا حق این است که گفته شود اگر مستر ریچارد فرای و پروفیسور ارنست کونل و آن دو مؤسس امریکایی که از برای خرید این نسخه و مخارج مسافرت مباشر خرید آن به ایران در ۱۹۵۳ مبلغ هنگفتی صرف کرده اند فریب ظاهر این نسخه را خورده اند جای تعجب نیست، چه حقیقه فریب دهندگان بسیار مهارت در ساختن نسخه به خرج داده اند. بنده خود در سال ۱۹۵۰ میلادی دو ورق از این کتاب را در پاریس نزد مرحوم عباس اقبال آشتیانی دیدم که آورده بود تا بلکه در اروپا به فروش برساند و می گفت نسخه متعلق به یکی از دوستان من است و پنج هزار لیره استرلینگ از برای آن می خواهد. آن دو ورق را بنده ده دقیقه ای دیدم و فرصت تحقیقی نکرده فریب ظاهر آن را خوردم و در اصیل بودن آن شکی نکردم. چند هفته بعد که آقای پروفیسور روبین لوی برای انجمن ایران در لندن Iran Society کنفرانسی راجع به قاپوس نامه داد پس از ختام نطق او بنده ملاحظه کردم که نسخه ای از قاپوس نامه مورخ ۱۲۸۳ یافت شده است و حق این است که آقای لوی آن را اساس نشر خود قرار دهد، و چند ماه بعد که به ایران رفته بود به وزارت فرهنگ پیشنهاد کردم که نسخه را از مالکین آن بخردن مبدا که از ایران خارج شود، و آقای وزیر فرهنگ وقت (جناب دکتر شمس الدین جزایری) حاضر شد که پنجاه هزار تومان از برای خرید آن از دولت اعتبار بگیرد اما پیدا کردن نسخه ممتنع بود و مالکینش آن را چنان مخفی نگه می داشتند (حالا می فهمم چرا) که هیچ کس نمی دانست درباره آن با چه کسی گفتگو کند، و حتی مرحوم اقبال آشتیانی هم نام آن «دوست» خود را بروز نمی داد. امروز بسیار مسرورم که آقای پروفیسور لوی آن نسخه را اساس چاپ خود قرار نداد، و بسیار مشعوفم که دولت ایران از برای خریداری آن پنجاه هزار تومان صرف نکرد، و بسیار متأسفم که دو مؤسسه آمریکایی از برای تحصیل چنین نسخه ای مبلغ هنگفتی پول داده اند، و افسوس می خورم که چرا آقای ریچارد فرای و آقای ارنست کونل به دام این نسخه افتاده اند. ولی لاقفل فرای نباید از کسی به جز خودش گله مند باشد، زیرا که بنده در ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ - در موقعی که وی به عنوان مهمان دانشگاه طهران در آن شهر به سمت محصل زندگی می کرد و ضمناً در پی یافتن نسخه های خطی نادر بود - وی را تحذیر و انداز و به او اخطار کردم که از آن نسخه های خطی که از دست اشخاص معین و خانواده ای بنام بیرون می آید بپرهیزد مبدا که فریب بخورد؛ فرای به جای اینکه بیدار کار خود باشد رفت و مطلب را عیناً به همان شخصی که از او تحذیر کرده بودمش تحویل داد و مرا گرفتار کار دشوار جواب دادن به مؤامذات آن شخص کرد. یکی دو ماه بعد، آقای فرای با نسخه ای از دیوان معزی که فروشدگان آن مبلغی معتنی به برای آن از او گرفته بودند

۳. ولی ایشان در خصوص یک نسخه دیگر زیر بار قول مشهور نرفته و صریحاً آن را رد کرده اند و حق کاملاً با ایشان است. مراد من نسخه مشهور تحدید نهذات الامکان تألیف ابوریحان بیرونی است که در کتابخانه فاتح به شماره ۳۳۸ محفوظ است. در آخر این نسخه آمده است که او فرغت منه بغزنة لسبع بقین من رجب سنة ست عشر و اربع مائة. بینندگان، از آن جمله آقای پروفیسور ریتز و مرحوم فریتز رتکو گمان کرده اند که نسخه تمام به خط خود بیرونی است، و این صحیح نیست. این خاتمه محتفل است که خاتمه مؤلف باشد، شاید هم تحریر نسخه را بتوان در قرن پنجم هجری فراراد ولی قطعاً و مسلماً نسخه خط بیرونی نیست، نظ بسیار خوب اسنادانه و کتابت کسی است که کارش نسخه نویسی بوده است، و خط بیرونی چنانکه از توصیف معتمد بن محمد بن الزکی الغزنوی در کتاب اللصیدنه برمی آید خط مقرمقی بوده است و عادة علما خوش خط نبوده اند. علاوه بر این در پایین این خاتمه موجود خاتمه دیگری، شاید اسم کتاب و تاریخ کتابت، بوده است که آن را بریده اند و به جایش کاغذ سفیدی چسبیده اند. (تصاویر ۵۰۴)

به ینگی دنیا برگشت، و پیش از آنکه بر او معلوم گردد که این نسخه ساختگی است به خرج مؤسسه گورکیان با مأموریت مخصوص به ایران مراجعت کرد، و در زمانی که کنگره مشرقیان در پرینستون برپا بود با جایزه عظیم خویش یعنی همین کاپوس نامه مورد بحث به امریکا آمد، و آنجا بنده تالوژ چهره مخصوص مردمان موقف را در صورت او خواندم و معلوم بود از این سفر بسیار خوشوقت است.

چند ماه بعد نامه‌ای از فرای خطاب به کتابخانه ملی ایران در طهران رسید به این مضمون که در نتیجه تجزیه شیمیایی معلوم شده است که در نسخه دیوان معزی که خریده و برده است رنگ آبی پروس به کار رفته و چون این رنگ تا اواسط قرن نوزدهم میلادی به ایران نیامده بوده است مسلم شده است که این نسخه نو و مجعولست، و کتابخانه ملی که اجازه خروج آن را داده بوده است تصدیق ضمنی اصالت و قدمت آن را کرده است. جواب کتابخانه ملی به این اعتراض این بود که: شما می‌دانید که اگر نسخه دیوان معزی را ما اصیل و قدیم می‌دانستیم نمی‌توانستیم اجازه خروج آن را بدهیم، و شما رأی ما را در اصالت یا مجعولیت آن نپرسیدید و فقط اجازه خارج کردن آن را خواستید و ما دادیم. اصل یا قالب، خود مسؤولید. (تصویر)

و اما در باب کاپوس نامه آقای فرای زحمت گذشتن از مراحل تشریفات قانونی (معاینه اداره بیوتات وزارت دارایی و کتابخانه ملی و وزارت فرهنگ و اداره گمرک) را بر خود هموار نکرده، آن را مخفیانه از ایران خارج کرد، و مرتکب چنین عمل خلافی در قوانین به نامی خوانده می‌شود که بنده آن را در مورد فرای نمی‌خواهم به کار ببرم، و حداقل مجازات چنین کسی از طرف دولت ایران باید این باشد که دیگر به او اجازه ورود به ایران را ندهند. اما از این بحث بگذریم و به کاپوس نامه بپردازیم.

با یکی از دوستان بزرگوار خود که در ردیف علمای درجه اول استشرق نام برده می‌شود در سال جاری در ایتالیا ملاقات کردم و از نسخه کاپوس نامه فرای که تا آن زمان دو مقاله درباره آن منتشر شده بود بحث به میان آمد، و چون اصرار این دوست بزرگوار را به مجعول بودن این نسخه شنیدم گفتم: اگر علما قریب این جعل‌ها را نخورند و فقط گردآورندگان اشیاء عتیقه آنها را به عنوان نسخه کهنه به قیمت هنگفتی بخرند و مبلغی دلار محتاج‌الیه ما را به ایران بفرستند چه زیان دارد؟ در این روزها نامه‌ای از آن دوست به بنده رسیده است که در آن به براهین متقن و دلایل دندان شکن دعوی خود را اثبات و بنده را اقناع کرده است که کاپوس نامه فرای قبل از ۱۹۴۲ (هجری شمسی) وجود نداشته، و عقیده بنده که این گونه جعل‌ها ضرری اندازد و در کتاب‌ها راه می‌دهد، که هم از لحاظ لغوی و ادبی مضر است که مشتئی لغات تقلبی و غلط در ذهن‌های اندازد و در کتاب‌ها راه می‌دهد، و هم از جنبه هنری زیان دارد که اشخاصی مانند ارنست کونل را به دام می‌اندازد.<sup>۲</sup> به این جهت است که بنده از برای جبران خطایی که سابقاً مرتکب شده‌ام که شفاهاً اصالت و صحت این نسخه را تأیید نموده‌ام خویش را مجبور می‌بینم که مکتوب آن دوست بزرگوار را زمینه این مقاله قرار داده به مسؤولیت خود اعلام دارم که: «آن نمونه‌هایی از نسخه کاپوس نامه فرای که منتشر شده است و ما دیده‌ایم مجعول است. در باب سایر قسمت‌های آن که ندیده‌ایم شک و تردید دارم و به صیغه قطعی و بتی اظهار نمی‌توانم کرد:

۲. این مقاله تحریر و چاپ عکسی آن حاضر و منتشر شده بود که چند شماره از مجله سخن از طهران به استانبول رسید و دیدم که در آن مجله در شماره‌های ۴ و ۷ از دوره هفتم اصالت نسخه مورد بحث مسلم گرفته شده است و فصولی از آن نقل و با نسخه‌های متداول مقابله شده است و چند فقره از خصایص مهم آن بیان شده و پیشنهادهای متعدد برای انواع تحقیقاتی که از روی این نسخه می‌توان کرد و استفاده‌هایی که می‌شود برد، شده است. مأخذ مقولات آن مجله فیلمی بوده است که کتابخانه مجلس سنای ایران از آن بخشی از این نسخه که در موزه هنرهای زیبای سین سینتایی محفوظ است تهیه کرده و به ایران آورده است. نیز در مقدمه کتاب بحث درباره کاپوس نامه آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه طهران اظهار کمال تأسفک کرده‌اند که این نسخه گرانها از چنگ ما بدررفته است. تمام اینها نشان می‌دهد که این کار جعل و تزویر چه خطرناک دارد، و چه ضررها از آن ممکن است عاید شود. خواندن این مقاله اولاً از این حیث که چیز گرانبهایی از چنگ ما بدر نرفته، و ثانیاً از این حیث که عده قریب خوردگان از این نسخه کم نبوده است. ان شاء الله موجب تسلی خاطر و تشفی نفس خواهد شد. ولی البته اگر نسخه مورد بحث مجعول از کار در نیامده بود هم پیشنهادهای آقای دکتر خالتری در مجله سخن و هم تأسفک آقای دکتر معین همگی بجای می‌بود.

اگر مجال پیش آید و کاغذ و مرکب و رنگ های آن از امتحان و مخصوصاً امتحان شیمیایی بگذرد شاید بتوان به نحو قاطعتری اظهار عقیده کرد.

متأسفم که مرد خیرینی مثل آقای گورکبان و مؤسسه‌ای مثل موزه سین سینتای آمریکا (که هر یک مالک یک نیمه این نسخه‌اند) از این اعلان بنده افسرده خواهند شد که چرا بایست پول هنگفتی از برای نسخه‌ای داده باشند که ارزش زیادی ندارد، اما برای خدمت به عالم ادب و هنر و تحقیق لازم است که عالمان از این مطلب آگاه شوند:

در اصفهان یا در دهکده‌ای در جوار طهران، یا شاید در هر دو جا و در جای‌های دیگری نیز، یک یا چند کارگاه از برای جعل و تزویر و ساخته‌کاری انواع اجناس عتیقه‌نقلی برپا شده است و گروهی از پیشه‌وران ماهرو بی‌وجدان دائماً مشغول کارند و گاه به گاه از کار ایشان اثری به خارج ایران می‌رود یا در خود ایران جلوه‌گر می‌شود، از آن جمله است دیوان معزی که آقای فرای خرید و به آمریکا برد، و دیوان قطران «خط‌آنوری» (تصاویر ۷-۹) که آقای دکتر بیانی مدیر کتابخانه ملی درباره آن مقاله‌ای نگاشته و آن را اصیل و صحیح‌النسب تشخیص داده است، و کتاب موسوم به الهدایة و الفضلانة (تصاویر ۱۰-۱۱) منسوب به صاحب ابن عباد که متن آن را حسین علی

محفوظ چاپ کرده است، و اینک کلیوس نامه‌فرای (لااقل آن اندازه‌ای از آن که رویش برای ما ممکن شده است) که در باب نسخه‌ای از رباعیات خیام مورخ ۶۵۸ هجری قمری (تصاویر ۱۲-۱۳) که در کتابخانه‌ی مستر چستریتی است چون اصل آن را ندیده‌ام چیزی به قطع نمی‌توان گفت ولی شک و تردیدی در اصالت آن به خاطر ما راه یافته است چون نمونه‌ای از خط آن که در چاپ پروفیسور آربری بدست داده شده است شباهت به خط صفحه اول از رساله معراجیه منسوب به ابن سینا دارد که در طهران به چاپ عکسی منتشر گردیده است و آن صفحه به اقرار خود ناشرین آن در همین ازمینه اخیره از برای تکمیل متن، کتابت شده است. حتی درباره باقی این رساله معراجیه و اینکه واقعاً خط امام فخر رازی باشد نیز اکنون دیگر اطمینان کامل ندارم و احتمال اینکه فریب خورده باشم هست. (تصاویر ۱۴-۱۵) خبری از پیدا شدن نسخه‌ای از آراء اهل المدينة الفاضلة ابونصر فارابی به خط خود او در سنگره بین المللی مستشرقین منعقد در کیمبرج (۱۹۵۴) شیوع یافت و عکس‌هایی هم نشان داده شد و گویا می‌خواستند آن نسخه را به ده هزار لیره انگلیسی بفرشند، و معلوم نشد کار آن به کجا انجامید. چون من از آن نسخه جز همین خبر هیچ چیز نمی‌دانم در رد و قبول اصالت آن چیزی نمی‌توانم گفت ولی علی‌الأصول شک دارم تا مطلب معلوم شود.

ابن جعل و تزویر کتب و خطوط در اسلام سابقه طولانی دارد. ابن خلدون در مقدمه آورده است که وراقی معروف به دانیالی<sup>۶</sup> در عهد مقتدر خلیفه (اوایل قرن چهارم هجری) در بغداد بود که کاغذها را کهنه می‌کرد و به خطی عتیق‌نما بر آن مطالبی می‌نوشت؛ در همین کلیوس نامه حکایت شده است که در عهد صاحب ابن عباد کاتب فاضلی در دیوان او بود که تزویر (یعنی خط‌سازی) می‌کرد تا اتفاق چنان افتاد که صاحب بیمار شد و در بستر خفته بود و مردم به عبادت او می‌رفتند و ابن دبیر فاضل نیز آمد، در ضمن احوال‌پرسی از صاحب سؤال کرد که طعام چه می‌خورید، او گفت از آنچه تو می‌سازی (یعنی مزوری)، و کاتب دانست که صاحب از کار او آگاه شده است توبه کرد که دیگر نکند؛ خطیب بغدادی صاحب تاریخ بغداد (از قراری که با قوت در معجم الأدبیه، ج ۱، ص ۲۴۷ تا ۲۴۸ می‌گوید) در عهد القاتم بامرالله اثبات جمعولیت و مصنوعیت عهدنامه‌ای بین حضرت رسول و یهودیان خبیر کرد؛ در قرن گذشته در مصر نسخه‌نامه‌ای از حضرت رسول به مقوقس حاکم مصر یافت شد که بی تردید معمول است (تصویر ۱۶) مرحوم میرزا محمدخان قزوینی در مجله ایرانشهر اثبات ساختگی بودن عهدنامه‌ای را که در اصفهان یافت شد کرده است (این مقاله در بیست مقاله هم منتشر گردید) خود قزوینی در حواشی چهارم مقاله (چاپ اوقاف گیب، ص ۱۷۲) از قول مردی نقل می‌کند که او با کمال افتخار می‌گفته است: «مرحوم والد ما هنری مخصوص

۶ محمد دبیر سقایی «کتابساز»، شرحی درباره دانیالی جاعل کتب، ص ۱۶ (۱۳۴۵)، ۲۷۲، ۲۷۶.

داشت. هر نسخه خطی از مصنفین قدیم که چند ورق از اول یا آخر یا وسط آن افتاده بود آن را به مرحوم والد می‌دادند و او در عرض یک دو شب آن چند ورق افتاده را به همان اسلوب باقی کتاب انشاء نموده به کتاب ملحق می‌ساخت و چنان شبیه به سایر ابواب و فصول کتاب بود که هیچ کس از فضلا و علما نمی‌توانست تمیز بدهد که این اوراق از اصل کتاب است یا ملحق به آن. شاید این مردی را که مرحوم قزوینی درباره او و از قول فرزند او چنین وصفی آورده است بتوانیم به حدس و تخمین تعیین کنیم. نسخه‌ای از رساله معینة خواجه نصیرالدین طوسی و از شرح مشکلات آن در کتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک (کتابخانه ملی ملک) موجود است که دانشگاه طهران آن دو را به چاپ عکسی در همین سال جاری منتشر کرده است و در آخر رساله دو می این عبارت خوانده می‌شود: «خطوط کوفی این رساله عملیات مرحوم صدرالافاضل است و از این گونه عملیات در کتب از آن محروم بسیار، و انا الاقل حسین بن محمد کاظم ملک التجار عفی عنه، از مجدالدین پسرش خریداری شد.» (تصویر ۱۷) این مجدالدین که در این عبارت ذکر شده است هنوز در حیات است و خطوط مختلف را می‌نویسد و حتی رساله‌ای در فن خط با نمونه‌های مختلف به چاپ سنگی منتشر کرده است، و فعلاً در دهکده‌ای در جوار طهران منزل دارد و فرزندان او (به نام خانوادگی نصیری) کتب خطی «قدیم» و اشیاء «عتیقه» می‌فروشند و عده‌ای از قبل ایشان نان می‌خورند.

کتاب‌های محتوی خطوط قدیم نما در طهران بنده مکرر دیده‌ام و بعضی از کسانی را که به تدلیس و تزویر در کتب مشغولند شخصاً می‌شناسم و چنانکه سابقاً گفته شد ریچارد فرای را از برخی از این اشخاص تحذیر و انداز کرده بودم. حتی وقتی دوست عزیز من آقای ویلکینسن، حافظ کتابخانه مستر چستریتی برای من نوشت که در باب چند کتاب خطی که یکی از این اشخاص به آن کتابخانه برای فروش پیشنهاد کرده بود تحقیقی اقدامی نمایم، و من چون نمی‌خواستم جوانمرد بزرگ منشی مثل چستریتی چیز مجعول اتباع کند و ضمناً هم نمی‌توانستم به او صریحاً در این خصوص چیزی بنویسم جواب نامه رفیق عزیز خود را اصلاً ندادم. و باز یکی از همین اشخاص بود که بعضی از نسخه‌های مذکور در این مقاله را به مالکین اروپایی و آمریکایی فعلی آنها فروخت.

این مقدمه طولانی را برای آن نوشتم که ذهن خواننده از زمینه جعل و وضع و تزویر و تدلیس و تقلب در کتب که در پنجاه شصت ساله اخیر در ایران موجود بوده آگاه باشد. شهر استانبول و کتابخانه‌های بلاد اروپا هم از این بلا مصون نمانده است، ولی در استانبول بیشتر بازار ساختن مجالس تصویر در کتب قدیم و روی روبری اوراق نوشته قدیمی رایج بوده است و یک نمونه آن خاتمه‌ای است مزین و مذهب در وسط نسخه‌ای از دیوان خاقانی که خود مورخ ۶۶۴ هجری است و فعلاً در موزه بریتانیا محفوظ است؛ نسخه سابقاً در تصرف مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله بوده است و در آن زمان این خاتمه مذهب و تاریخ ۵۹۱ را نداشته، ولی وقتی که از راه استانبول به لندن رسیده است این اضافه را حائز شده است. یک نمونه دیگر دو صفحه مجلس تصویر غازان خان است بر تخت شاهی در نسخه‌ای از مجموعه ده دیوان از دواوین شعرای ایران در کتبخانه مستر چستریتی. و بنده یکی از کسانی را نیز که در استانبول متصدی این قبیل تزویرها و تدلیس‌ها می‌شده‌اند شخصاً می‌شناسم و اقرار او را به گوش خویش شنیده‌ام. برگردیم به کاپوس نامه فرای. دوست بزرگوار من که سابقاً ذکر او شد در این خصوص به من می‌نویسد:

«من در رُم با تو به بحث درباره کاپوس نامه فرای مبادرت کردم، اما تو چنان در صحت و اصالت آن نسخه متیقن و در عقیده خود استوار بودی و آن را دفاع کردی که من ناچار سکوت کردم. من او را که بار که آن نمونه‌ها را دیدم فی الفور دانستم که مجعول است، اما اظهار چنین مطلبی در آمریکا یا اروپا از

لحاظ اینکه قدر و ارزش متملکات کسی را پایین می آورد کاریست خطرناک، و مالک آن ممکن است بر انسان اقامه دعوی کند و شخص را به محاکمه بکشد و با ثروت هنگفتی که دارد بیچاره عالم ناتوان فقیر را در زحمت و خرج بیندازد، و به فرض اینکه آن عالم هم آخر الامر موفق به اثبات مطلبی بشود که اظهار کرده است باز به هر حال از زندگی ساقط شده است. من داعی نداشتم که خود را از زندگی ساقط کنم؛ سوگند نمی توانستم بخورم که کاپو سنامه فرای مجعول است؛ به هر صورت به من مربوط نبود؛ دسترس به نسخه نداشتم و فقط نمونه هایی عکسی یا چاپی از آن نسخه دیده بودم که فرای لطف کرده و به عالمیان عرضه کرده است؛ این مرد در تحصیل این نسخه و بردن آن به امریکا سهم مهمی داشته و اگر ثابت شود که نسخه مجعول است ممکن است از برای او ضرر داشته باشد و من به هیچ وجه نمی خواهم ضرری به او برسانم. به این ملاحظات ساکت ماندم. اما فکر و اندیشه اینکه یک ثروتمند قادر بر این باشد که اهل تحقیق و تتبع را از اعلام کردن عقیده ای که دارند مانع شود مرا راحت نمی گذاشت. مع هذا بعد از اینکه با تو که از برای عقیده ات ارزشی قائم در این باب بحث کردم و دیدم که معتقد به اصالت این نسخه هستی در عقیده خود متزلزل شدم و مصمم گردیدم که دیگر در این موضوع چیزی نگویم. ولی باز همین که در این روزها موقعی پیش آمد و بر نخستین مقاله فرای در این باب (که در *Serta Cantabrigiensis* منتشر شد) نظری افکندم تمام شک های سابق تجدید شد؛ به تدریج شک مبدل به یقین گردید و حالا نه تنها معتقدم که این نسخه مجعولست حتی مطمئنم که انشا و تحریر آن بعد از سال ۱۹۲۲ صورت گرفته است. آنچه پیش از همه خاطر مرا عذاب می دهد اینست که سازندگان نسخه تا این حد از عهده ندلیس و وضاعی برآمده اند که حتی ترا فریفته اند. در این صورت آیا شکی باقی می ماند که بعد از این چه اتفاق خواهد افتاد؟ طبعاً نسخه های مهم تر و دلنشین تر از کارخانه بیرون خواهند داد؛ مثلاً چه عیب دارد نسخه مصوری از شاهنامه به خط «علی ديلم» یا حتی خود فردوسی بدست بیارویم؛ یا نسخه ای از سیاستنامه نظام الملک به خط فخرالملک یا مؤیدالملک یا محمد ناسخ؛ این بود معنی اینکه با تو گفتم که به حال آینده تحقیقات راجع به فارسی نگرانم.

فراوان بوده است نسخه های خطی و کارهای هنری (از همه نوعش) که مجعول بوده است، بسیاری از آنها به اعلی درجه کمال، و مدت مدیدی اصیل و حقیقی شمرده می شده است، ولی اصیل شمرده شدن به تنهایی ضامن بقا نمی شود.

برای ندلیس و تزویر کتاب های خطی قدیم باید یک دسته جعلال و سندساز با یکدیگر اشتراک نمایند و حدّ اعلای کوشش را به کار برند که بیننده را بفریبند، زیرا که این معامله تنها در صورتی منفعت بخش است که آن را بتوانند به کرسی بنشانند، اما اگر نشست منفعتش بسیار است. همکارها از چهار نفر کمتر نباید باشند؛ یکی مرد باسواد کتاب خوان، دارای اطلاعاتی از کتب و ادبیات و زبان، ضمناً نادرست و بی وجدان، یا حسود و کینه ورزی نسبت به اهل دانش و تحقیق که بعد از ساختن یک کتاب جعلی در گوشه ای بنشیند و زیر سیلی به کسانی که درباره اصطلاحات و تعبیرات خاص و نکات لغوی و تاریخی کتاب او مجادله می کنند بخندد؛ دیگری خطاط و مقلد خط - فرزند من که او را می شناسی در مدرسه هنرهای زیبا تحصیل می کند و از جمله رشته هایی که فرامی گردی یکی همین خطاطی است و من خود می دانم که عبارت از چیست؛ یک رشته تمرینات سخت و تحقیقات مختلط برای مستعد کردن شاگرد به تقلید هر شیوه معروف و مطلوب، و ابداع و کتابت شیوه های مخصوص و یکدست و متحد الاسلوب، و تتبع کتب قدیم و خطوط جدید و کسب اقتدار بر تزویر آنها به نحوی که با اصل فرقی نداشته باشد؛ سوم یک صورتگر و مجلس ساز که کار خود را خوب بلدند و از عهده اختراع سبکی بلیغ برآید - یقین داشته باش که هر هنرمندی که با اصول و قواعد جدید در مدرسه هنری خوبی درس گرفته و تربیت

شده و تمرین کرده باشد می تواند این سبک بدیع را تعبیه نماید، و بیهوده نیست که محققین در تاریخ هنر این شیوه و اسلوب را منحصر بفرد می دانند؛ چهارم کاسب و بازاری نادرست و زرتنگ و پاردم ساییده‌ای که اسباب کار را برای خندام کارگاه حاضر کند و محصول عمل ایشان را به بازار عرضه نماید. به صرف این امر که تاکنون چنین شرکتی وجود نداشته است استدلال و اتکاء نباید کرد. فن جَعَل و تزویرماهرانه عالی مرتبه از جمله هنرهای شهر و فنون معروف این تمدن مغرب زمین است - آیا وقت آن نرسیده است که این فن شریف چون هنرهای دیگر سایه خود را بر سر کشور ایران نیز بیفکند؟ در هر یک از مدارس صنایع جمیله، لاقفل در اروپا، کلیه حیل‌های فنی و تمامی اسلوب‌ها و قواعدی را که برای ورآئی (یعنی کتاب‌نویسی و تذهیب و تجلید) در همه ادوار تاریخ متداول بوده است، از بزرگ‌ترین امور کلی تا خردترین جزئیات آن، می توان آموخت. مگر نگارستان‌های ممالک عالم پر از کارهای دروغی رامبراندت وفان دایک نیست؟ یک کاپوس نامه درست کردن از برای یک مدلس و مزور ماهر، کار بجگانه‌ایست، و در ایران هنوز تهیه کاغذ و مرکب و رنگ‌های به شیوه قدیم آسانست؛ بعد ازین آن اشتباه لوس مردم تازه کار راکه به کار بردن رنگ آبی پروس باشد کسی تکرار نخواهد کرد، و هر نسخه‌ای که تازه تر ساخته می شود به مرحله کمال نزدیک تر و قدیمی بودن آن محرز تر جلوه خواهد کرد. و به هر حال نسخه کاپوس نامه فرای را هنوز کسی مورد امتحان و تجزیه شیمیایی قرار نداده است. آیا جداً معتقدی که ایرانیان نسخه قلب و مصنوعی رضایت‌بخشی، که مدت مدیدی اهل خبره و شناسندگان اصل و بدل را فریب دهد، و فقط با اصول علمی و اسلوب‌های دقیق فنی بتوان به مجموع بودن آنها پی برده، نمی تواند بسازند یا نخواهند ساخت؟ اگر بگوییم نمی توانند ساخت قطعاً پایه ذکا و زرتنگی و کاردانی هوموطنان خود را بی جهت پائین تصور می کنی، و اگر بگوییم نخواهند ساخت آنها را بی سبب در درستی و دینداری و داشتن وجدان برتر از سایر عالمیان می پنداری. من نمی دانم که در ایران یک مدرسه هنرهای زیبا و هنرهای قدیم موجود است یا نه. اگر آنجا نباشد به هر حال در این قبیل مدارس همه سال‌های سال است که بر روی نصرانی و یهودی و گبر و مسلمان باز بوده است و بی مضایقه و تبعیض به بیگانه و خودی همه فنون و حیل را می آموخته‌اند. کاغذ قدیم نما را با همان موادی که سابقاً در کاغذسازی به کار می رفته است می توانند بسازند؛ کاغذ قدیم حاضر و آماده هم کم نیست، نسخه‌های قدیم را می توانند بگیرند و اوراق آن را بشویند به طوری که از مرکب سابق بر آن اثری نماند یا ماده‌های آنها را خمیر کنند و بی رنگ کنند و از نورنگ بزنند و دوباره کاغذ به وجود بیاورند. شاید متخصصین کاغذسازی تدابیر ازین ساده تر بدانند. کارگران اصفهانی که می توانند بدنه اوتومبیل فرود و شورت را که در تصادف شکسته باشد چنان تعمیر کنند و رنگ بزنند که گویی تازه از کارخانه بیرون آمده است یقیناً از عهده ساختن چنین کاغذها و ساختن رنگ‌ها و مرکب‌های قدیم که دستور تهیه آنها در بسیاری از کتب موجود است بر خواهند آمد.

اینجا لازم است که من در میان بیانات آن دوست بزرگوار خود دوپده برای آماده کردن ذهن خواننده و کمک به فهم استدلال لعوی و نحوی و ادبی که خواهد آمد چند کلمه‌ای مقدمه بچینم.

در کتابخانه فاتح در استانبول جزء مجموعه نمره ۵۲۹۷ از ورق 15a تا ورق 94b نسخه‌ای از قاپوس نامه موجود است که من در ۱۹۵۰ میلادی آن را دیدم و گمان می کنم که هنوز به عالم معرفی نشده است. این نسخه اقدم نسخه موجوده این کتابست، و اگر آن را اساس نشر تازه‌ای از قاپوس نامه بسازند از همه چاپ‌های سابق بهتر و به اصل مؤلف نزدیک تر خواهد بود. برای آنکه بتوانیم از ماهیت نسخه کاپوس نامه فرای کما هو حقیقه واقف شویم لازمست فصولی از این نسخه ذیلاً نقل، و در ستون مقابل بعضی از عبارات کاپوس نامه فرای به موازات آن گذاشته شود:



### نسخه فاتح

ورق ۱۵۵، کتاب پندنامه امیر کبیر ملک جیلان سلطان امراء الخوراسان العالم الفاضل الحکیم شمس المعالی کیکاؤس بن اسکندر ابن الامیر الفاضل عنصر المعالی کابوس بن وشمگیر مولى امیر المؤمنین رحمہ اللہ تعالیٰ ... ورق ۱۵۵، چنین گوید جمع کنندۀ این کتاب پندھا الامیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر ... من پیر شدّم و ضعیفی و بی نیروئی و بی توشی بر من چیره شدّ و منشور عزل زندگانی از موی خویش بر روی خویش کتابی همی یتیم که این کتابت را دست چاره جوانان بستردن توانند. پس ای پسر چون من نام خویش را در دائره گذشتگان یا قسم روی چنان دیدم ...

در نکوهش روزگار و سازش کار و پیش بهرگی جستن از نیک نامی یاد کنم و ترا از آن بهره کنم ... تا ... فزونی یابی و نیک نامی در دو جهان؛ ... اگر تو از گفتار من بهره نیکي نجوئی جویندگان دیگر باشند که شنوندن و کار بستن نیکي غنیمت دارند و اگر چه سرشت روزگار بر آنست که هیچ پسر پند پذیر خویش را کار بند نباشند؛ چه آتش در دل جوانان است از روی غفلت پنداشت خویش ایشان را بر آن نهذ که ...

و بدان ای پسر که سرشت مردم چنان آمده که نکاپوی کنند تا از دنیا آنچه نصیب آمده باشد بگرامی تر کس خویش بماند ... و برهیز کنی از ناشایست ...

جذت ملک شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بوذ که نبرۀ آفتش و هاذان بوذ، و آفتش و هاذان ملک جیلان بوذ بروزگار کبخسرو و ابوالمؤید بلخی ذکر او در شاه نامه آورده است ...

و جدۀ تو ماذرم دختر ملک زاده المرزیان بن رستم بن شروین بوذ ... سیزدهم پدرش کابوس بن قباد بوذ برادر ملک انوشیروان عادل ...

ورق ۲۲۵، چون لختی راه رفته بوذ بآب بر کنار روذ سورخهآب آورده بوذ تا بسوراخی برسید آب خورده بروزگار ...

ورق ۵۲۵، و این روز که بروم درمانده هیچ حیلۀ ندانست بدوکان آهنگران رفت و گفت من این صناعت دانم وی را بمزدور گرفتند ... هیچ محتشم فرزند خویش را صناعت آموختن عیب مدارید ...

ورق ۵۳۱، مدعی گفت ای قاضی ترسم که آن درخت بفرمان من نباید. قاضی گفت این مَهر من بپر و درخت را گوی که این مَهر قاضی است ... مرد مَهر بستد و برفت ...

### نسخه فرای

کتاب الاصفهذ الاجل الکبیر الاعظم المؤید عنصر المعالی کابوس ادام الله ملکه ...

فراهم آورندهی این کتاب الاصفهذ الاجل الکبیر الاعظم عنصر المعالی کابوس بن قابوس ادام ملکه (کنذ) ایدون فرماید ... من پیر شدّم و پیری و فقور بر من غلبه کرد و منشور عزل خویش را از موی سپید بروی خویش کتابی یومینی که آن کتابت را دست هیچکس فرامردن نتواندی و پس ای پسر چون من نام خویش اندر دایره گذشتگان یومینی مصلحت ایدون دیدم ...

در نکوهش روزگار و سازش کار و نیک نامی ترا بدهم کنم و ترا از آن بهره مند کنی ... تا ... فزونی یابی و نیک نامی دو جهان را ... اگر تو از گفتار من بهرهی نیک نجوئی باشد که بینندگان دیگر بشنوندن و کار بستن بنفیست دارندی و اگر چه سرنوشت روزگار بر این آمده که هیچ فرزند اندرز پذیر خویش را کار نیندزی که آهشی اندر نهاد و باطن جوانانست که از روی غفلت پنداشت خویش ایشان را بر آن داردی که ...

اکنون بدان ای پسر که سرنپشت مردم چنان آمده ... نصیب اوی آمده باشد بگرامی ترین خویش ... و ز ناشایست بهرهیز کنی ...

جذت شمس المعالی نافع ارغش فرهاذان است و ارغش فرهاذان پادشاه جیلان بوذی بروزگار کبخسرو و ابوالمؤید بلخی شاعر خود کار اوی و شرح اوی اندر شاهنامه ی خویش گفته است ...

و جدۀ تو ماذرم ملک زاده مرزیان بن رستم بن شروین دخت بوذی ... سیزدهم پدرش کبوس بن قباد بوذ برادر انوشیروان ملک ...

چون وی را آب همی بر دیر کنار دجله سوراها بود ...

و پس روزی که بروم اندر مانده بوذ با آهنگران روم گفتی که من این صناعت بدانم اوی را بمزدوری بگرفتندی ... هیچ محتشم فرزند خویش را از صناعت آموختن تنگ نداردی ...

... من ناپذی قاضی گفت این مَهر من بپر و درخت را بگوی که این مَهر ازان قاضی است ... مرد مَهر قاضی بستاندی و برفتی ...





### نسخه فاتح

ورق ۹۴۵b اکنون بدان ای سر که هر چه عادت من بود  
جمله بکنای کردم از بهر تو و از هر علمی و هر پیشه‌ای که من  
دانستم از هر دری فصلی یاد کردم اندر چهل و چهار باب  
این کتاب ... من و شصت و سه سال بدین سیرت بودم و بدین  
سان پایان بردم و این کتاب را آغاز اندر سنه خمس و سبعین  
و اربعمائه کردم، اگر بعد ازین ایزد تعالی عمر دهد تا زنده  
باشم هم برین عادت باشم ... ایزد تعالی بر من و بر تو و بر  
نیستنده و خواننده این کتاب رحمت کناد بحق محمد و آله  
اجمین و خوشنودی من اندر تو رساناد بهر دو جهان، آمین.  
خاتمه باب سی، ای خواستم که علم اوکین و آخرین من  
دانمی که ترا باو ختمی و معلوم تو گردانیدی تا بوقت مرگ  
بی غم تو ازین جهان بیرون شدمی و لکن چکنم که من خود  
در دانش پیاده‌ام، و اگر نیز چیزی دانم گفتار من نیز چه فایده  
دارد، اکنون تو از من همچندان شوی که من از پدر خویش  
شنودم پس ترا جاء، ملامت نیست که من خود داد از خویش  
بدهم تا بداور حاجت نباشد اگر تو شنوی و اگر نه در هر  
پیشه‌سخنی چند بگویم.

(تسارده)

فرغ من نسخه المتفرقی رحمة الله تعالی ابوعلی الحسن  
این ایرجم بن ابی بکر السلماسی یوم الخمیس الخامس عشر  
من شهر رجب سنه اربع عشرين ستمائه

### نسخه فرای

(از فراری که فرای می نویسد نسخه کاپوس نامه او دارای  
پنجاه و دو گفتار است)

(خاتمه نسخه فرای غیر از اینست و بعد ازین است)

... دانش پیاده‌امی و اگر چیزی دانمی گفتار من چی بود  
بکندی که تو از من همچنان شنوی که من از پدر خویش  
شنودمی و پس ترا هیچ شایسته ملامت نباشی و من راهم چنین  
خود داد از خویشن داده باشم تا بداور نافذنی ایزد سبحانه  
و تعالی توفیق کرامت ارزانی داراد و تو از فرانشستن با مردم ...  
اشموغ و دیروب و خود کوپک بهریزدهاد و تو خشاکیه  
مرا اندر تو کشفتم مفرما یاد و خیرات دینی و دنیاوی میر  
گرداناد بحق محمد و آله الطاهیرین.

و کتب شیردل بن شیرذیل السهفندی الطبری فی السایع  
و العشرین من جمادی الاولى سنه ثلث و ثمانین و اربع مائه  
حامد الله وحده ...

حال باز بپردازیم به نامه آن دوست بزرگوار.

می گوید: پس از آنکه مسلم داشتیم که اصولاً امکان جعل و تقلب در میان هست به امتحان نسخه  
کاپوس نامه فرای مشغول شویم. متن این نسخه مزین است به ششلی الفاظ غیر متداول مخصوص،  
مانند نیوک، سوراک، تو خشاک، آهش، و غیره. آخر چه کسی تاکنون چنین کلماتی را در یک نسخه  
خطی فارسی هر قدر هم قدیم باشد دیده است؟ پیداست که این الفاظ نقل کلمات پهلوی است حرف  
به حرف به خط فارسی بدون رعایت تلفظ آنها. نیوک = **nywk**؛ ولی این لغت حتی در عهد ساسانیان و  
اشکانیان هم بدل به نیک شده بود، و **nywk** در پهلوی جز املائی کهنه مخالف تلفظ چیزی نیست.<sup>۶</sup>  
هشتمصد نهمصد سال قبل از عصر عنصر المعالی یعنی در عهد شاپور اوک همه کس نیک می گفت. اطلاع  
صحیح قطعی از این امر به ما رسیده است، و آن از طریق نسخه‌های خطی مانوی هاست که در آنها **nywk**  
یا **nywng** به چشم نمی خورد و فقط **nyk** دیده می شود. بنابراین واضح است که نیوک «یک شکل قدیمی»  
نیست و جز نقل حرف به حرف **nywk** پهلوی نیست. آیا باور می توانیم کرد که کیکاووس همین که  
می خواست لفظی را که هم خود او و هم دیگران نیک تلفظ می کردند (و پیش از او هم نیک تلفظ می شد،

۶. کلمه چهار بر روی تراشیدگی نوشته شده است و قبلاً گویا پنج بوده است.

۷. مثل اینکه متلاوژاریات مستعمل در فارسی را کسی به خط فرنگی به جای اینکه **vazzāriāt** نقل کند نظریه اصل نموده **waldāriyāt** نقل کند یا لفظ فرانسوی **faux pas** را فاوکس پاس بنویسد و تلفظ کند.

چه فردوسی مثلاً اگر آن را در شعر خود به صورت نیوک به کارمی برد مسخره می شد، و در کتاب ابونصور هروی (الآبنیه) و سایر کتب نثری قدیم تر از قابوس نامه هم به هیچ صورتی غیر از نیک نوشته نشده است) قدری تأمل کرده و با خود گفته باشد که «خیر، من نیک نخواهم نوشت، زیرا که این صورت به چشم من چنانکه باید باستانی نمی آید؛ کتاب من باید از همان ابتدا باستانی جلوه نماید؛ بنابراین حق اینست که املائی کلمات پهلوی را در نظر گرفته از آن متابعت کنیم و از تلفظ معمول و متداول زمان خود بگذریم؛ بیایم و لفظ **۹۹۱** پهلوی را نقل به حروف نموده نیوک بنویسیم. درستست که هیچ یک از خوانندگان این کتاب من معنی این لفظ را نخواهند فهمید مگر آنکه او نیز پهلوی را در دانشکده ادبیات تحصیل کرده باشد، ولی چه باک، همین قدر که فوراً بفهمند که این کتاب فوق العاده کهنه است مقصود من حاصل شده است». آیا باید این همت را به مؤلف کتاب بزنیم یا به کاتب این نسخه. گمان چنین طرز تفکرو تسلسل افکار باطلی را برده بگویم او بوده است که از برای کهنه و انمود کردن این نسخه لازم دانسته است زبان جن پیری را در آن به کار برد آیا ازین ترسیده است که آقای ارباب فاضلی که این نسخه را سفارش داده است برنجد و به جای پرداختن اجرت کاتب کتاب را بر سر او بکوبد؟ همین کلمه نیوک برای ایجاد چنین اندیشه ای در خاطر ما کافیسیت. عین این افکار درباره الفاظ دیگری که گفتیم غیر متداول است نیز به ذهن می آید. **آتهش** = **۱۰۳۳** درست بخواهید به شوخی شبیه تر است تا به جدی؛ اگر کاتب می خواست از روی خط نیز نقل به حرف را چنان بکند که با واقع مطابق باشد باستی **آتخش** نوشته باشد. **توخشاک** نیز از همین سنخ است، الف و کاف در آخر آن علامت معمولی این قبیل صیغه های اسم فاعل است که چنانکه همه کس می داند در فارسی بدل به الف شده است، همچنان که در لفظ **دانا**، معادل **۱۰۴۳** در پهلوی. و **ضمه** تاه را به صورت واو نوشتن (**تخشاک** را **توخشاک** کردن) اگر مسخره نباشد لاقبل غیر لازم هست. و در هر حال فرزند حلال زاده **۱۰۳۳** در زبان فارسی به صورت **تخشا** موجود است، چرا همان را به کار نبرده باشد؟

حالا بیایم و اعلی درجه پهلوی مآبی را به دیده نقّادی بنگریم، یعنی آخرین عبارت قابوس نامه فرای را که *Serta Cantabrigiensis* در کلیشه نمره هشت دیده می شود از مد نظر بگذرانیم؛ «ایزد سبحانه و تعالی توفیق کرامت ارزانی داراد و ترا از فرانشستن با مردم اشموخ و دسروب و خود کوسک بهریز دهاد و توخشا که مرا اندر تو کشتت مفرمایاد» الخ.

درباره الفاظ **اشموخ** و **دسروب** (**۱۰۳۷**) و **بهریز** (**۱۰۳۸**) و **توخشاکه** (**۱۰۳۹**) همان حکم را می توان کرد که درباره الفاظ سابق الذکر کردیم، با این تفاوت که اینجا انگاره را بزرگ تر گرفته و مایه را غلیظتر کرده اند؛ مثل اینست که کیکاووس اندیشیده باشد که کتاب آن اندازه که باید و شاید کهنه نما نیست و خود را ناچار دیده باشد که آن را کاملاً پخته و رسیده کرده به بازار دانشیان عرضه کند. محتاج به گفتن نیست که **دسروب** هرگز وجود نداشته یعنی **۱۰۳۷** هرگز به واو و باء تلفظ نمی شده، و این یکی از آن فوت و فن های خط پهلوی است که از برای و (۷) صورت و ب به کار می برده اند (حتی در فرس قدیم *sravah* - به واو بوده است تا چه رسد به پهلوی، و به هر حال موازی تام و تمام خسرو است، و اگر آن را **دسروب** نویسند این را هم **خسروب** باید بنگارند) و گذاشتن «**ه**» در آخریای مصدری در **توخشاکه**،

۸. روز چهارشنبه دهم بهمن ماه ۱۳۳۵ دو نامه در آن واحد به دستم دادند هر دو از طهران، از دو دوست گرامی، یکی آقای دکتر بچی مهدوی و دیگری آقای حبیب بغمایی که هر دو بنده را متوجه ساخته اند که در ترجمه تفسیر طبری که به ضمیمه مجله بغمائینشر می شود نیوکوتر و دنیوک استعمال شده است (مثلاً در ترجمه آیه ۱۳۲ از سوره بقره، بغمائینامه مهر ماه) هنوز اصل نسخه را در کتابخانه سلطنتی که مورخ ۶۰۶ هجری است ندیده ام تا بدانیم آیا این حقیقه در آن نسخه هست یا نه، ولی به فرض اینکه این قسمت استدلال دوست من درباره لفظ نیوک باطل شود اصل موضوع که مجموع بودن نسخه است متزلزل نمی شود.



یعنی متابعت کردن از شکل **رو** در پهلوی دیگر حدّ اعلای کهنه سازی است - ولی آخر چرا این کار را فقط با لفظ **توخشاکیه** کرده است و رادی و روزبهی و مردی و جوانی و دلیری و دانایی و توانایی و شکیبایی را رادیه و روزبهیه و مردیه و جوانیه و دلیریه و داناکیه و تواناکیه و شکیباکیه نوشته است! بهرین، شاید تنها لغتی باشد که آن را بتوان به عین اغماض نگریسته معذور داشت.

و اما خود کوسک در عالم خود بلائیسست. دیدن همین یک کلمه از برای من کافی بود که این نسخه را مزور و مجعول و مصنوعی و ساختگی و تازه تشخیص دهم. این لفظ از غلط خواندن یک لغت صحیح پهلوی پیدا شده است که **ههههههههه** باشد. طبعاً یک نفر که در فنّ پهلوی خواندن مبتدی باشد ممکنست به غلط حرف چهارم را کاف بخواند (**ههههههههه**) و حال آنکه فی نفس الامر قرائت صحیح این لفظ خود دوشک بدل است (**ههههههههه**).

حالا توای دوست عزیز، آیا باور می کنی که یکیاووس عنصرالمعالی این اندازه بی تربیت و نامهذب و فاقد ادنی درجه عقل سلیم و سلیقه مستقیم بوده باشد که آخرین دستورالعملی را که به فرزند دلبند خویش می دهد (به عبارت بهتر، آخرین وصیت خود را به جگر گوشه خویش) محل مناسبی برای جا دادن چنین کلمات غلط و بچگانه و لوس تشخیص داده و آن را به الفاظی از یک زبان دیگر که حتی خود او نمی توانسته است درست بخواند زینت بخشیده باشد! لحن تمام کتاب در آن مواردی که مؤلف پسر خویش را مستقیماً مخاطب قرار می دهد و واقعا دل را به رقت می آورد، یا به هر حال به من چنین اثری می دهد، و از این شهزاده پیر نجیب بسیار خوشم می آید؛ چگونه تصور می توان کرد چنین مردی تمام زحمت خود را با پرتاب کردن چنین الفاظ سمج احمقانه ای به صورت فرزند خویش باطل و ضایع کند! آشموغ - این تعبیر و اصطلاح زردشتی خلص - در این آخر کتاب، درست قبل از «بحق محمد و آله الطاهرن» چه محلی دارد؟ در نسخه های خطی پهلوی غالباً **ههههههههه** همین طور صریحاً با علامت دال معین است و کسانی که بیازند می نوشتند خوب می دانستند که این لفظ را چگونه بخوانند. مثلاً در پازند **Xvdatōsāih** (قید فعل) در می توگ خود فصل ۴۲ فقره ۱۰، و در تحریر فارسی آن چنانکه وست (در متن پازندی که خود نشر داده است در ص ۱۶۶، س ۲) جزء شروع آن آورده است چنین آمده که «خود دوشه یعنی آشموغ باشد» و به صورت اسم معنی **ههههههههه** در همان کتاب در فصل ۳۷ فقره ۳۲ آمده است **Xvdatōāsi** با تفسیر فارسی «منافقی و سخن چینی» در همان صفحه سابق الذکر.

بدین وتیره و من عقیده دارم که آنچه تو می گفتی که «شاید این اشخاص در همان قرن پنجم هجری چون درست پهلوی نمی دانستند خودشان مرتکب این سهو و خطای در نقل شده باشند» قابل قبول نیست و از روی جَدّ نمی توان امکان این مطلب را پذیرفت که یک نفر مرد با معرفت تربیت شده قرن پنجم هجری اگر حقیقه پهلوی را از روی کتاب هایی که به خط پهلوی نوشته شده است تحصیل کرده باشد تلفظ غلط این الفاظ را یاد گرفته باشد، و اگر از روی کتاب های پهلوی که به خط فارسی (یعنی البقایی عربی) نقل شده بوده است نیز تحصیل کرده باشد آنها را غلط آموخته باشد، زیرا که در ازمنه بسیار متأخر از آن عهد هم هنوز صورت صحیح تلفظ آنها معروف بوده است. پس با این خود کوس که در «کاپوس نامه فرای» آمده است چه باید کرد که نه تنها به جای دال کاف (گاف) گذاشته است حتی به جای شین هم سین نوشته و به عوض اینکه سه نقطه روی «سه» بگذارد که شین معجمه خوانده شود مخصوصاً سه نقطه هم در زیر آن نهاده است تا در سین مهمله خواندن آن شکی نماند (از این نکته اخیر هم برای خاطر فرای می گذریم و آن را حامل بر غلط نویسی کاتب می کنیم) حتی با مسلمت مجعول بودن این نسخه باز از عهده فهم این امر غریب بر نمی آیم که مردی که صرفاً به قصد ساختن یک کتاب کهنه نما از برای فروختن

به کهنه خرها می رود و با کتاب های پهلوی مشغول می شود تا با آن لغت آشنایی حاصل کند چرا باید چنین قرائت غلطی اخذ کند. زیرا که به هر کتابی نگاه می کرد، مثلاً به *Hilfsbuch des Pahlavi* تألیف نورگ، می توانست صورت صحیح این لفظ را (یعنی به (دال) بیابد. هیچ به خاطر نمی آمد که این خطای به خصوص رادر خواندن این لفظ در هیچ جا دیده باشیم، و مدتها در فکر بودم و جستجو می کردم که منشأ این غلط را بیابم. و یاقمش. آری، و جایی که آن را یافته ام چنان جایی است که تردید و شبهه مرا بدل به یقین ساخته است. مآخذ مدلسین و مزورین این نسخه جلد اول از کتاب سبک شناسی مرحوم ملک الشعرا ی بهار بوده است که در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی در طهران به چاپ رسیده است و بدین جهت بود که گفتم نسخه کاپوس نامه فرای را پس از سال ۱۹۴۲ میلادی تزویر و تحریر کرده اند. در سبک شناسی در ص ۲۶۸ آمده است: ضمن فهرستی از لغات اخلاقی و دینی پهلوی که از روی کتاب پهلوی یادگار بزرگمهر می دهد *آمنده* (ص ۲۷۰) نیز آمده است. هر چهار لفظ غریب و غیر معمول و غلطی که فقط در یک سطر از توخشاکیه (ص ۲۷۰) نیز آمده است. هر چهار لفظ غریب و غیر معمول و غلطی که فقط در یک سطر از کاپوس نامه فرای یافت می شود در ضمن سه صفحه متوالی از سبک شناسی یافت شد. بیایم و این کتاب را ورق بزیم و ببینیم باقی الفاظ غریب و نامأنوس آن نسخه را در این کتاب می توانیم یافت یا نه. هاه در همین کتاب در ص ۲۱۹ بگشا و ببین لفظ آهش باه!! او جواب این سؤال مرا بدهد، چرا در قرن پنجم هجری بایست کسی نشنن را به ب باسه نطقه بنویسد؟ اگر تو جوابش را نمی دانی خود می گویم: چونکه در سبک شناسی، ج ۱، ص ۲۰۸ نپشت و در ص ۳۰۶ نپشت آمده است، پس در این نسخه هم که باید کهنه نما باشد تا کهنه خرها فریب بخورند در ورق 2b س ۱ (از قراری که فرای نقل کرده است) نپشم نوشته اند. و تعجیبست که لفظ سرنوشت که در ق 2a س ۹ به او نوشته شده است در ق 2b س ۳ بدل به سرنپشت شده است؛ شما در فارسی مثلی دارید که مناسب این مقام است: دروغگو حافظه ندارد. به یک قلم دیگر از این لغات عجیب و اغلاط غریب هم توجهم جلب شد. فرای با کمال ضعف فهرستی از لغت های نادر این نسخه را در ص ۱۱۰ از مقاله خود درج کرده است که از آن جمله است لفظ نافه به جای نوه. این لفظ در ضمن عبارت مشهور مربوط به ارغش فرهازان آمده است که در چاپ رضاقلی خان هدایت و در نسخه های خطی پاریس که مرحوم قزوینی برای مقاله خود درباره "مقدمه قدیم شاهنامه" به کار برده است تیره نوشته شده است. همین لفظ نافه به جای تیره در این عبارت انسان را از خواندن باز می دارد و به فکری اندازد. ما همه می دانیم که در فارسی لفظ نافه به معنای چه چیز استعمال شده است؛ طبیعاً از خود می پرسیم که چه شد اینجا به معنی تیره شد. نه اشتقاق آن مجوز این معنی است نه یکی از وجوه کهن تر السنه ایرانی استعمال آن را در معنی تیره رخصت می دهد (در فرس قدیم شاید به معنی خاندان و دودمان و غیره بیاید). جواب این سؤال هم در سبک شناسی ج ۱، ص ۲۰۸ و ص ۲۱۵ یافت شد که می گوید نافه در پهلوی معادل است با نوه در فارسی دری؛ و توخشاکی در ص ۲۰۹ نیز آمده است.

سبک شناسی کتاب پرارزشی است و من مقام آن را بسیار بلند می شمارم، ولی آنچه در این کتاب به پهلوی و تحول کلمات و زبان سغدی و این قبیل موضوع ها گفته شده است غالباً ناشی از ناآشنا بودن مؤلف مرحوم با اصول و قواعد است. تصور مکن که مرحوم بهار را من ملامت و سرزنش می کنم؛ آن مرحوم از تعلیقاتی که از درس های پروفیسور هرتفولد قید کرده بود، و از تبعاتی که بعد از آن مستقلاً در کتب پهلوی کرده بود، آن قدر که می توانست منفعت برد و به طور کلی می توان گفت که آنها را چنانکه باید و شاید به کار برده است. به رغم این مطلب ناچارم بگویم در الفاظی که به عنوان تلفظ پهلوی بدست



داده است یا در تفسیری که برای آنها آورده است غلط کم نیست.<sup>۹</sup> برای ما در این مورد همان اشکال خطا که او بدست داده است نعمت خدا داده بود، زیرا که چون مزورین این نسخه آن اغلاط لفظی و معنوی را بکار برده‌اند ما هم به جعلی ایشان پی بردیم و هم منبع الهام و اقتباس ایشان را کشف کردیم. من گمان نمی‌کنم کتابی غیر از سبک‌شناسی بر روی زمین بتوان یافت که کلیه این اشکال و معانی نادرست در آن جمع باشد. از سمت دیگر، این تألیف مرحوم بهار از برای کهنه‌سازها و جعل‌های نسخه‌های خطی هم نعمت خدا داده است؛ تمام چیزهایی را که باید از یک نسخه خطی کهنه خوب توقع داشت بین الدقتین گردآورده و همه خط‌هایی را که از آنها احتراز باید کرد تعداد کرده است. دسته مزورین که در ابتدای این نامه وصف کردم چه منبعی بهتر ازین می‌توانند بیابند! زادالمسافر نیست بسیار گرانباز برای جمعیت جعلان. اینست آنچه من در باب پهلوی‌های این نسخه توانستم بروی کاغذ بیاورم، و حال وقت آنست که از تو سؤالی درباره فارسی‌های آن بکنم. آیا در آنچه بالمره به فارسی‌های این کاپوسنامه فرای مربوط است نمی‌توان با آثار همان تعلیمات سبک‌شناسی برخورد؟ مثلاً آیا سازنده متن این نسخه در استعمال یاهای مجهول در آخر افعال که در جلد اول سبک‌شناسی از ص ۳۴۶ تا ۳۵۱ توصیف آن آمده است زیاد روی نکرده و راه خط نیموده است؟ به ذهن من در ضمن نگاهی سرسری که به آن می‌اندازم چنین می‌رسد که بسیار بیش از آنچه شاید و باید از این قبیل یاهای مجهول در این نسخه مجموع استعمال شده است. تقریباً به جای هر «کنده» که در نسخه‌های خطی و چاپی دیگر بوده است اینجا «کندی» به کار رفته است، و امثال آن. آیا خیال می‌کنی که یک مؤلف قدیم این مطلب را بدین لفظ می‌نوشت که: چون همراهان رسیدندی اوی را کشته یافتندی؟

پس بیا و به خاطر من با نظری انتقادی و از روی دقت این نسخه را (یا این نمونه‌هایی از آن را که فرای بدست ما داده است) ببین و بخوان و بسنج. من می‌دانم که در نظره اولی این نسخه اعوجبوی زمان و نادره دوران و طرفه بغداد و لعبت و نوحاد به نظر می‌رسد؛ چه خط زیبایی، چه مجموعه بی‌نظیری از همه خصوصیات خطوط قدیم، آن نقطه‌های زیر سین و رای مهمله و روی ذال معجمه و زیر گاف فارسی، آن ح کوچولو و و کوچولو و ص کوچولو در زیر یاد در شکم حا و عین و صاد مهمله، آن بهم چسباندن حروف غیر متصله به آن قشنگی و کهنگی، آن املاهای قدیمی در کلماتی مثل دانان و بکوابی و جدی (در جای دانا یان و گواهی و جدی) و هزار چیز دیگر. ماشاءالله، عجب گنج باد آوردی! ولیکن به محض اینکه انسان ملتفت می‌شود که تمام این خصوصیات در این اوراق بدین قصد فراهم آمده است که بی‌گناهان فریب آن را بخورند، و لذتی که به انسان دست می‌دهد تأثیری است که مقصود و مطلوب مشتی مشعبد حقه‌باز تردست بلعجب بوده است، ذوق آن شغف و شادی در کام انسان بدل به طعم زقوم و حنظل می‌شود. و حالا تمام مستنبطات خود را در اختیار تو می‌گذارم. تو و معدود قلبی از دوستان تو نگاهبانان خزاین بر بهای ادبیات فارسی هستی. آیا شما می‌توانید بنشینید و تماشا کنید و ببینید که این نهر صافی را مشتکی کهنه‌ساز و جنایت‌پیشه چنین گل آلود می‌سازد و هیچ اقدامی برای جلوگیری ایشان نکنید؟ در رم که بودیم و در این باب بحث کردیم تو گفتی «خیلی خوب»، فرضاً که نسخه مجموع باشد چه ضرر دارد؟ مبلغ هنگفتی دلار مورد احتیاج میرم از آمریکا به مملکت ما می‌آورد، بگذار هر چه می‌خواهند نسخه‌کهنه بسازند و به کهنه‌خرها بفروشند. من مدعی بانک ملی شما و مانع افزایش ذخیره ارز خارجی شما نیستم، خدا چهل صد خروار لیره و دلار به شما بدهد! اولی عزیزم، ما عالمیم و مدققیم، کار

۹. مرحوم بهار در سبک‌شناسی گمان کرده است که در پهلوی دستور و اسوار را دستور و اسویوار می‌گفته‌اند، و تیرستان را تپالستان می‌خوانده‌اند، و جازوب را کیواگ روپ تلفظ می‌کرده‌اند، و اهر و راهلوپو، و یک و الیکه، و دبیر را دب و دیوان را دی و وان، و سروس را هوسروب، و اردشیر را ژتیر و روشنی را روشینه، و یادگار را ادیوتکار، و بارادنیوار، و شهریار را شترویار، و نس علی‌مذا.

ما و مقصود و مطلوب ما به کرسی نشاندن حق و حقیقت است - اگر ماسکت بنشینیم و رهبری نکتیم مردم دیگر چگونه بی به حقیقت توانند برد و بین باطل، و حق چگونه تمیز خواهند داد؟ مگر نه به من گفتی که از دست یک لفظ غلط که مرحوم دهخدا در لغت نامه خویش گنجائیده، و آسبان را به معنی باغ، و آسبان را به معنی حدائق، سمت تخلیذ و پایداری بخشیده، و یک شعر ناصر خسرو را برای تألیف و تأکید این معنی تبدیل و تحریف کرده است و این کار او باعث شده است که این لفظ غلط و آن شعری اصل در بهان ضایع چاپ دکتر معین و فرهنگ دکتر مکرری نقل و تکرار شده است، روح تو معذب است؟ این یک لغت ترا این طور رنج و شکنجه می داد، حالا یک کتاب پر از این لفظ های مجعول و غلط، و این عبارات و تعبیرات مخالف روح زبان فارسی و سوابق هزار و دویست ساله فرس جدید، مأخذ و منبع چند تن از جمع کنندگان لغت و نحو و صرف فارسی شده است و تو مهر خموشی بر لب زده ای! خدا می پسندد؟ آیا با تمام این تفصیلات باز از کاپوس نامه فرای دفاع می کنی و آن را زنده می گذاری تا هر بلایی که بخواهد بر سر زبان فارسی بیآورد؟<sup>۱۰</sup>

خیر، استاد عزیزم و دوست دانشمند بزرگوارم، خیر. از آن جناب ممنونم که چشم مرا باز کرد و از جهل مرا باز رها نمود. پرده از پیش چشم برداشته شد، و حالا روشن و آشکار می بینم که نسخه کاپوس نامه فرای نباید زنده بماند مگر برای عبرت بینندگان و نمونه ای جهت تمرین در فن تزویر شناسی. حق با شماست، و مأخذ غالب غریب و عجایب آن سبک شناسی مرحوم مغفور ملک الشعراست، و اغلاط دیگری نیز دارد که ممکن نیست از کاتبی در قرن پنجم هجری سر زده باشد.

اگر نسخه را در زمان حیات مؤلف نوشته بودند ممکن نبود نام او را کاپوس بنویسند، چون که وی یک کاپوس نام داشته، و علاوه بر اینکه در همه نسخ خطی و چاپی این کتاب و در کتاب های یوستی و زامبار و غیرهما اسم او چنین ضبط شده است خود او در شعری که سروده و در همین کاپوس نامه (نسخه خطی فاتح و نسخ مأخذ چاپ های متعدد کتاب) مندرج است اسم خود را یکاویوس آورده است:

یکاویوس ای در کف پری شده عاجز<sup>۱۱</sup>  
تدبیر شدن کن تو که شست و سه در آمد

اگر نسخه در زمان حیات مؤلف نوشته شده بود ممکن نبود نام پدرش را قاپوس بنویسند چون وی پسر اسکندر بن قاپوس بوده است.

اگر نسخه در زمان حیات مؤلف کتابت شده بود ممکن نبود اسم جد اعلای این خاندان را که آغش و هازان بوده است ارغش فرهازان بنویسد. این نام در نسخه فاتح و در مجمل التواریخ (۴ بار) و در ترجمه ترکی قاپوس نامه آغش و هازان ضبط شده است، در قاپوس نامه نسخه موزه بریتانیا اسم آغش و در نسخه ایندیا آفیس و تاریخ هیزرستان سید ظهیر الدین مرعشی نام و هازان صحیح نوشته شده است، پس شک نیست که در نسخه مؤلف قاپوس نامه هم آغش و هازان بوده است<sup>۱۲</sup>؛ و کاتبی که چنین اسم مهمی را ارغش فرهازان نوشته است هم عهد مؤلف کتاب نبوده است بلکه پس از چاپ آن در ایران متکب این خطا شده است.

اگر کاتب نسخه همعصر مؤلف می بود می دانست که شیردل<sup>۱۳</sup> و شیرزیل هر دو عین یکدیگر است منتهی یکی به لفظ دری و دیگری به لفظ دیلمی، و اسم خود را شیردل پسر شیردل نمی نوشت و شیرزیل را به ذال نمی نوشت.

۱۰. در کتابی از نامه دوست دانشمندم که در این مقاله نقل کرده ام سخنانی از خود افزوده، و زمانی از آن جملی حذف کرده ام. این امر بر حسب اقتضای بیان و تکمیل مطالب یا پوشانیدن هویت آن دوست و بر حسب تقاضای خود او بوده، و معناه آن نیز تصرفات معذرت می خورم.

۱۱. با یکاویوس یا یکاویوسی به اختلاف نسخ، فقط در نسخه مأخذ چاپ نفیسی سلطان جهان<sup>۱۴</sup> بوده که تغییر عمدی و غلط است و باید دید در نسخه فرای به کدام یک از دو صورت آمده است.

۱۲. در باب لفظ و صورت صحیح این اسم در مجله کوزه شماره ۳۷، ص ۷ و شماره ۱ از سال اخیر ص ۱۶، و در دست مقاله مرحوم فروزی، ج ۲ و در کتاب هزانه فردوسی در حواشی مقاله راجع به مقدمه قدیم شاهنامه تحقیقاتی شده است، و از اینکه به جای آغش در تاریخ طبری اغض آمده است شاید بتوان حدس زد که اصل آن آغج به جیم فارسی بوده است؛ نیز رجوع شود به نامه ابراهیم تألیف یوستی.

۱۳. فرای این لفظ را شیردا خوانده است؛ ضمناً ناگفته نماند که از کتاب بومی برسی می آید که فقط صورت دیلمی شیرزیل موجود بوده و صورت فارسی شیردل برای نام شخصی هیچ جا دیده نمی شود.



کاتب این نسخه در نوشتن همزه اضافه بعد از های غیرملفوظ به صورت یاء (از قبیل خانه ی نامیه) به دستور محروم بهمنیار کرمانی استاد دانشگاه طهران و به شیوه مجله آشفته آقای عسّار و کتاب های آقای صبحی رفتار کرده است نه به رهنمائی کتاب های قدیم؛ و مع هذا نتوانسته است دست خود را در اختیار خویش نگه دارد و یکنواخت و مطرد چیز بنویسد، بلکه بعضی جاها به شیوه امروزی خودش نوشته است (نافه ارغش، شایسته ملامت).

کاتب این نسخه در دو عبارت قلیوس نامه «اگر چه سرشت روزگار بر آنست که...» و «سرشت مردم چنان آمد که...» لفظ را غلط خوانده و تحریف کرده، در اوکی سرنوشت و در دو می سرنیشت نوشته، و حال آنکه مقصود مؤلف فطرت و جبلت و خمیره و طبیعت بوده است نه تقدیر؛ و چنین غلطی از کاتبی که برای مؤلف کتاب و در عهد حیات او با این همه دقت و اعتنائسخه ای به این جمیلی و باتجملی می خواست بنویسد ممکن نبود سربزند. آری، استاد و دوست بزرگوارم، حق باشماست: افعال مختوم بیاء مجهول در این نسخه بسیار بیش از حد، و در واقع به حد افراط جنون آمیز ناشی از جهل و اصرار در قدیم جلوه دادن، به کار رفته است و بنده راه یاد مسخره بازی های آقای فریدون توللی در کتاب التفصیل یا آقای ذبیح بهروز در گندستان یا آقای احسان طبری در قصه های به سبک قدیم در مجله مردم که به زور می خوانند به شیوه انشای کتاب های قدیم چیزی بنویسند و آن را درست نمی دانند، یا کسانی که زبان مادریشان فارسی نیست و می خواهند به زور از عبارات جاری و معمول این عنصر منحرف شوند مثل محروم کسروی تبریزی<sup>۱۴</sup> می اندازد. هیچ فارسی زبانی پیش ازین نظیر این جمله ها را که در کلیوس نامه فرای به آنها برمی خوریم ننوشته است؛ منشور عزل خویش را از موی سبید بروی خویش کتابتی بویمنی؛ نام خویش اندر دایره گذشتگان بویمنی؛ ترا از آن بهره مند کنی؛ من این صناعت بدانمی اوی را بمزدوری بگرفتندی؛ هیچ محتشم فرزند خویش را از صناعت آموختن ننگ ندادی<sup>۱۵</sup>؛ ترسم که آن درخت بفرمان من نایدی؛ مرد مهر قاضی بستاندی و برنی<sup>۱۶</sup>؛ خود دا از خویشتن داده باشم تا بداور ناوقتندی؛ و غیره و غیره.

استعمال این صیغه در فارسی قاعده دارد و محروم بهار در استنباط قواعد آن به نظر نمی آید که اشتباهی کرده باشد، فقط شعور محرر این نسخه بیش ازین نمی رسیده است. مثلاً در عبارت «چون همراهان رسیدندی اوی را کشته یافتندی» اگر اتفاق افتاده بود که مردی چند بار متوالیاً کشته شده بود و چندین روزی در پی همراهان او کرازا به سر کشته او می رسیدند و همه بار او را کشته می یافتند ممکن و جایز و صحیح بود که در آن صورت مطلب را چنین بگویند که این مرد جاهل نوشته است.

لوحه چهاردهم از تصاویری که پروفسور کونل در مقاله سابق الذکر خود درج کرده است از این کلیوسنامه فرای مأخوذ است، از آن نیمه که در موزه سین سینتانی محفوظست، و حاوی حکایت از هر خر و عمر و لیث است، و اینک عبارت آن:

**از هر کفت از بهر آنک ما را دو چشم است اگر کوی اندر چشم ما او فدی  
بیک چشم کور شویم و بیک چشم دیگر مانندی کی بدوی جهان را بویمنه تو  
بیک چشم داری اگر اتفاق بد را بیک کوی بدان چشم رسیدی امیر خورامیان  
با بدرود همی باید کرد عمر و لیث کفتی با این هم خری بر اوست همی کفتی  
بید رفتی کی تامن زنده باشی کوی هرگز نرنمی.**

۱۴. ما با اورویان جدایی های بسیار می داشتیم که یکی هم این می بود، چهل مقاله کسروی، ص ۲۲.

۱۵. ننگ داشتن فعل متعدی دو مفعولی نیست تا بگویند فرزند خود را از فلان کار ننگ ندارم.

۱۶. علاوه برین در این جمله جای ستاندن نیست، ستدن باید گفت.



در این پنج سطر افعال اوفتدی و بماندی و رسدی و گفتمی و همی گفتمی و بپذرفتمی و باشمی و نزنمی همگی بی جا استعمال شده است و تصور آن را هم نمی توان کرد که در قرن پنجم هجری حتی اگر کسی نهایت تعسف و تکلف را هم می خواست به کار ببرد چنین لاطائلات بنویسد و حتی در عصر ناصرالدین شاه هم نویسندگان ایران طرز استعمال صحیح این افعال را می دانستند. و جای عجیبست که کاتب قرن پنجم هجری که در زیر تمام راه‌ها و یا‌های تنها و آخر نقطه زاید گذاشته است بذوی و بدان را که در آن زمان حتماً به ذال تلفظ می کرده اند بذوی و بدان نوشته باشد. بعد، چرا همیشه «یکی چشم» و «یکی گوی»؟ و چگونه گوی اندر چشم کسی می افتد؟ سازنده نسخه تعمّدی داشته است که هر قدر ممکن باشد اصل را تغییر دهد، آن هم همیشه احمقانه! بسیار جاها در اصل لفظی عربی به کار رفته بوده است او آن را فارسی کرده و گاهی نیز در اصل لفظ فارسی بوده است به جای آن لغت عربی نوشته است، از آن جمله:

ضعیفی و بی نیروئی و بی توشی . . . بدل شده است به . . . پیری و فتور  
جمع کننده . . . // . . . فراهم آورنده  
چیره شد . . . // . . . غلبه کرد  
روی چنان دیدم . . . // . . . مصلحت ایدون دیدم  
در دل جوانان است . . . // . . . اندر نهاد و باطن جوانان است  
مل گیلان . . . // . . . پادشاه گیلان  
ذکر او . . . // . . . کاراوی و شرح اوی  
عیب مدارید . . . // . . . ننگ ندردی  
چه فایده دارد . . . // . . . جی سود بکندی  
حاجت نباشد . . . // . . . ناوفتدی

و این فقط اندکی است از تبدیلات و تغییراتی که من آنها را احمقانه نامیدم.

در این نسخه لفظ پهریز از ص ۲۱۴ و ۲۲۲ کتاب سبک شناسی جلد اول، و لفظ سوداک به جای سوراخ از ص ۲۱۵، و لفظ کشفتن از ص ۲۲۲ و ۲۷۲ (بدون فهمیدن معنای آن) گرفته شده است، و استعمال اندر مطلقاً به جای در در تمام کتاب از اظهار مرحوم بهار در ص ۳۳۷ آب می خورد، و استعمال فراستردن و فرانشستن و امثال آن از تحقیقات آن مرحوم درباره استعمال فرا (ص ۳۳۸) مایه گرفته است، و قس علی هذا. و اگر قسمت های دیگری از این نسخه را آقای فرای بعد ازین منتشر کند شاید بتوانیم مآخذ بسیاری از غریب و نوادر دیگر آن را نیز در سبک شناسی بیابیم. ولی مسلماً مآخذ دیگری غیر از آن نیز داشته است، از آن جمله در ورق 101b (لوحه ۵ در مقاله فرای) قصه ای هست که در ذابو سنانه های چاپی نیست و ظاهراً مربوطست به یکی از دو امیر، شرف المعالی یا وشمگیر، که در ص ۵۳ از چاپ پروفیسور روبین لوی ذکر مرگ ایشان در شکار سیاع آمده است، و آقای سعید نفیسی در حواشی بر چاپ خود (ص ۲۵۳) اشاره ای به چنین حکایتی کرده است؛ فعلاً معلوم من نشد که آیا جاعل این نسخه همان اشاره آقای نفیسی را شاخ و برگ داده است یا قصه تمامی از مآخذ دیگری گرفته و در میان کلام مؤلف گنجانیده است.

جای خوشوقتی است که جمّالان و مزوران و سندسازان همیشه بی عقل و جاهلند و مرتکب خطا می شوند و مانند دیکتاتورها حد یقف نمی شناسند و زیاده روی در کار خود می کنند و بدین طریق وسیله ای به دست اهل خیره می دهند که پنهان ایشان را به روی آب بیندازند.

مجددینور





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 قَالَ اللَّهُ وَالرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الَّذِي  
 الْأَمْثَلُ لِتَصْبِيحِ مَسَافِرِ الْمَسَافِرِ  
 لِمَكَاتِ الْعَوَالِمِ مَحَامِدِ الْأَلْمَدَادِ وَالنُّورِ عِزِّ مَسْتَعْنَةِ عِزِّ  
 الْأَيْمَرِ فَادِّ فَخْرِ زِيَارَةِ عِزِّ الْأَعْظَمِ بِالْبَالِكِ مِنْ أَسْتَبَاطِ فِرَاقِ الْكَلِمِ  
 عَلَى الشَّيْءِ بِكُنْهِ نَامَةِ آهٍ بِرِيَالِ الْبِهَاءِ وَبِكُنْهِ بِرِضَاءِ بِهِ كَمَا يَسِرُّ  
 إِلَهُ الْوَامِرِ وَالْمُتَقَاتِ فَهُوَ الْفَارِ بِعِظْرِ الْأَخْلَقِ وَالْجَارِ مِنْهُ الْفَضْلِ بِالْإِضَافَةِ  
 وَالْإِطْلَاقِ وَأَنْ لَا كَادَ أُصِيقَ بِمَوْضُوعَاتِ أَحْبَابِ صِلَاةِ الْأَكْثَرِ

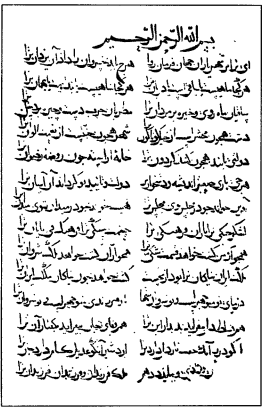
تصوير: ٢. آغاز نسخه «تحدید نہایت الامکان»

٤٤٠  
 الذَّمِّ لِمَا تَرَفُّقَ مِنْ رِضَانِهِ وَيَعْدُ مِنْ حِلْمَانِهِ وَيَتَوَدَّدُ مِنْ حِلْمَانِهِ  
 بِرِضَاةِ عَمَلِهِ بِطَائِفَةِ الْأَطْفَانِ  
 لِتَصْبِيحِ مَسَافِرِ الْمَسَافِرِ  
 وَفِيهِ مِنْهُ عِزِّهِ لِيَسِيرَ مِنْ رِجْلِ  
 بَيْنَهُ يَكْفِي عَشْرًا مِنْ عَسَلِهِ

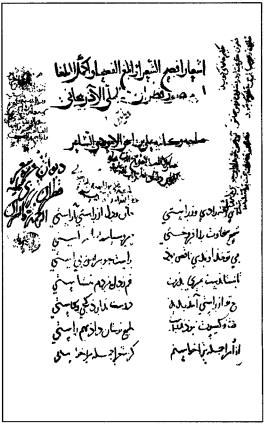
تصوير: ٥. انجامه نسخه «تحدید نہایت الامکان»



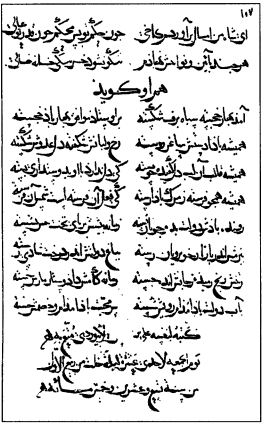
تصویر ۶. انجامة نسخهٔ مجموع «دیوان» معری.



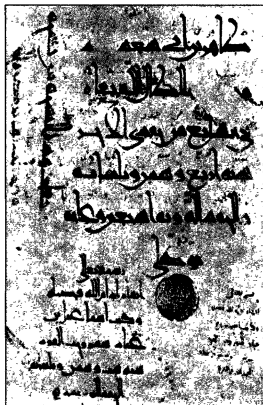
تصویر ۷. برخی از نسخهٔ مجموع «دیوان قطران» به خط انوری.



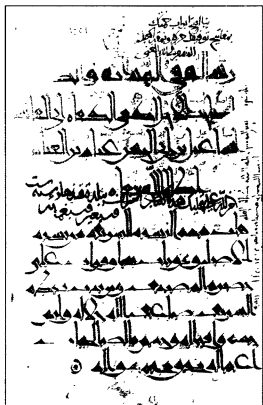
تصویر ۸. آغاز نسخهٔ مجموع «دیوان قطران» به خط انوری.



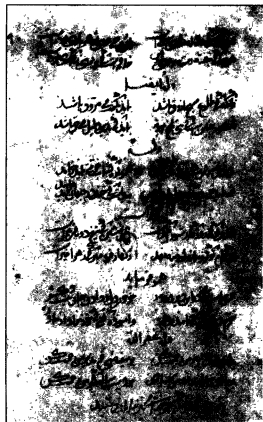
تصویر ۹. انجامة نسخهٔ مجموع «دیوان قطران» به خط انوری.



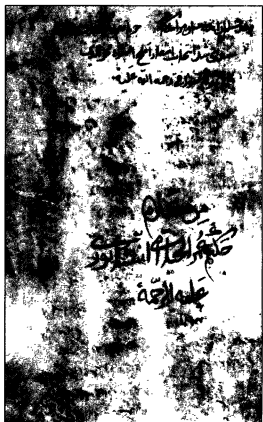
تصویر ۱۱: انجامة نسخه «الهداية و الضلالة».



تصویر ۱۰: آغاز نسخه «الهداية و الضلالة».



تصویر ۱۳: برگي از نسخه‌ای از «رباعیات» خیام.



تصویر ۱۲: صفحه عنوان «رباعیات» خیام.

بسم الله الرحمن الرحيم  
 این رساله آیت در معراج که شیخ الزین  
 ابی علی ابن سینا رحمه الله علیه سلطه آیت  
 سایر خط و بنیاد اسان و زین را و تا اوش  
 دهنده جان و تن را و درود بر پیغمبر گزیده  
 اوج و مصطفی صلوات الله علیه و الله و بر اهل  
 بیت و ائمه اطهار است  
 اما بعد بهر وقت و وقت از دین و ان را  
 اندازن معراج سوالها هیکند و شرح  
 آن بطریق معقول همی است و در بجز  
 خط مشرتوی بود تا در انوقت که بقدر  
 جمیع اعتباری بود تمام او بین  
 بر آید و عرض می شود که در معراج  
 نادر و با جازت داد در این معراج

و این

تصویر ۱۲: آغاز رساله معراجیه.

ادراست که در معراج را اولادک  
 بی چون و چکه و تمام شد بخیر آید  
 همی در درگاه آید و در بار آمدن  
 انصاف رفتن از حسن و در هر که  
 دادند اندر چی فرستند و اندک  
 نغده داشته اند و آرا و نسیب و رحمان  
 کلمات را جامع و ای معجز که در هر روز  
 هر جا طراست بر معراج و کلام ایست  
 بی چون و چکه و در است در انصاف  
 منه و کلامه ما هدا و کلام  
 قدر الله من و کلامه معراج را  
 در مسند و در هر کجاست و در  
 علم و در کلامه و کلامه و در  
 رحله معراج را کلامه و کلامه و کلامه

تصویر ۱۵

تصویر ۱۵: انجامه نسخه رساله معراجیه.

سپهبد دل به الهیست. آید کما رحله  
 بر کار و کلمه و در کلامه و کلامه  
 القی ایله کلامه اناسی العالمین  
 محمد و الهی. در کلامه و کلامه و کلامه  
 و کلامه و کلامه و کلامه و کلامه  
 و کلامه و کلامه و کلامه و کلامه

تصویر ۱۷

تصویر ۱۷: انجامه نسخه شرح مشکلات معینیه.



تصویر ۱۶: نامه معجول پیامبر (ص) به حاکم مقولس.





## دوست فاضل معظم جناب آقای مینوی

پس از عرض مراسم ارادت و تحیت؛

۱. رساله «کاپوسنامه فرای» توسط آقای دکتر مهدوی رسیده، از لطف آن جناب تشکر می‌کنم. رساله را تماماً خواندم، بدون شک پرده پندار گروهی را این رساله پاره می‌کند. در مجله سخن هم شرحی در مزیای نسخه مورد بحث به طبع رسیده است. مقاله اول فرای هم در فرهنگ ایران زمین ترجمه شده. بنده هم دچار همین اشتباه بودم و در مقدمه بحث درباره کاپوسنامه به قلم عبدالمجید امین اشاره به این نسخه کرده‌ام، و گناه متوجه مانیست زیرا «اصل صحت و امانت است». در هر حال رساله جناب عالی موجب می‌گردد که ازین پس با نظر تأمل و تردید در نسخ خطی بنگرند. حتی تصور می‌کنم قدری این موضوع را باید تعمیم داد و به کتیبه‌ها و سکه‌ها و ظروف قدیم! که در سال‌های اخیر پیاپی عرضه می‌شود، با نظر تردید نگریست. در اواخر جنگ اخیر دو لوحه عرضه شد به خط میخی و زبان پارسی باستان، که از مملکت خارج شد و در نمایشگاهی در امریکا به معرض نمایش گذاشته شد، و گفتند در همدان پیدا شده یکی از آن ارشامه Arshama جد داریوش و دیگری از آن اریارمنه Ariaramna پدر ارشامه، که هر دو خود را شاه بزرگ، شاهنشاه نامیده‌اند. ارادتمند در همان موقع مقاله‌ای در مجله آموزش و پرورش و مجله پشون (به انگلیسی) و در زورنال دُنهران (به فرانسه) منتشر کرد و اشکالات تاریخی مطالب آنها را یادآور گردید و تقاضا کرد که با وسایل فنی این دو کتیبه را مورد آزمایش قرار دهند، ولی ظاهراً چنین کاری نشده، و آقای دکتر گیرشمن در کتاب «ایران» خود این دو لوحه را از امهات اکتشافات اخیر می‌داند و اشاره‌ای هم به تردید بعضی در اصالت دو لوحه مزبور کرده است.

۲. درباره نسخه رباعیات خیام از اول ارادتمند هم تردید داشتم و تردید جناب عالی شک مرا بیشتر کرده است، ان شاء الله این امر هم به زودی روشن خواهد شد.

۳. اخیراً نسخه‌ای از جوامع الحکایات شامل یازده باب از قسم اول، آقای رضائی منتشر کرده‌اند. به طوری که اطلاع دارید بنده هم باب اول را تصحیح کرده بودم و اکنون مشغول طبع مقدمه آن هستم، به اصل نسخه آقای رضائی مراجعه کردم. در آخرین صفحه کتاب نوشته‌اند: «تم الكتاب بعون الملك الوهاب فی العشر الاوسط من شعبان سنة خمس عشر وسبعمائة...» اگر این تاریخ درست باشد، این نسخه دومین نسخه از لحاظ قدمت می‌باشد. از طرف دیگر در لوحه ترجمه مذهب اول کتاب نوشته شده «برسم مطالعه حضرت آسمان شکوه خداوندگار عالمیان پشت و پناه اسلامیان المؤید من السماء المظفر علی الاعداء مقرب الحضرة العلیا بدرالدولة والدين لؤلؤ مدالله ظله علینا». اگر این لوحه اصیل باشد، نسخه مزبور اولین نسخه موجود در دنیا - تا آنجا که اطلاع داریم - خواهد بود. سلطنت بدرالدین لؤلؤ (۶۳۱-۶۵۷) است و اختلاف این دو تاریخ در حدود ۸۵ سال می‌شود. کلمه لؤلؤ هم در اصل مخدوش است و تراشیده و دوباره نوشته. خط نسخه را هم که بعضی محققین دیده‌اند از آن قرن هفتم و هشتم نمی‌دانند.

۴. نمی‌دانم نظر جناب عالی راجع به نسخه دیوان سنایی (تصاویر ۱ تا ۴) که مرحوم قزوینی با علم به جعلیت فروشنده، خرید آن را به کتابخانه ملی تصویب فرمودند و مرحوم اقبال در سر مقاله مجله یادگار\* خرید آن نسخه را بر افتتاح هزارها باب مدرسه (گویا) رجحان داده بودند، چیست؟

۵. در اینجا دو نکته را درباره نسخه «کاپوسنامه فرای» به عرض می‌رساند:



الف- نام «کاپوس» را درین نسخه از صفحه ۲۱۹ جلد اول سبک‌شناسی استخراج کرده‌اند. در صفحه مزبور در متن نوشته شده:

فارسی دری  
کی کاوس - کاوس

پهلوی  
ی: گوادس - کاپوس

در حاشیهٔ ۱ چنین شرح می‌دهد: «در پهلوی واو بین دو حرف صدادار بدل به یاء می‌شود چون کوداس - دکوبکر و او همان (کی) و (کوی) است و (اوس) هم اسم این پادشاه بوده است و به پهلوی کاپوس شد - کی کاوس غلط مشهور است».

ب- مسألهٔ دیگر تاریخ تألیف قابوسنامه است. براون در تاریخ ادبیات، ج ۲، سال تألیف آن را سال ۴۷۵ هـ، ۱۰۸۲ م. در سن ۶۳ سالگی مؤلف می‌داند. مرحوم بهار در سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۱۱۳ و آقای دکتر شفق در تاریخ ادبیات ۱۳۲۱، ص ۲۴۹ و آقای دکتر صفا در مختصر تاریخ تحول نظم و نثر فارسی همین تاریخ را یاد کرده‌اند. در نسخهٔ مأخذ طبع آقای نفیسی نیز همین تاریخ نقل شده، ولی این امر چنانکه دکتر امین عبدالمجید بدوی تحقیق کرده با تاریخ وفات امیر کیکاوس یعنی ۴۶۲ (این اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۱۸؛ خواندمیر، حبیب‌السیر جزء ۴ از مجلد دوم، ص ۴۴۲، دایرة المعارف اسلام؛ معجم الانساب زامباور) وفق نمی‌دهد. آقای نفیسی برای تأیید اصالت نسخهٔ مأخذ، این تاریخ وفات را صحیح نمی‌داند، ولی دلیلی بر آن نیست.

و به عکس با قراین دیگری که آقای بدوی در «بحث دربارهٔ قابوس‌نامه» ص ۸۸ تا ۹۹ آورده ظاهرأ ۴۷۵ (سال تألیف قابوسنامه) تصحیف ۴۵۷ است و به هرحال این کتاب بین سال‌های ۴۵۷ و ۴۶۲ ظاهرأ تألیف شده، ولی در آخر نسخهٔ قابوسنامه چنین آمده: «و این کتاب آغاز کردم اندر غرة شعبان اندر عام سبعین و اربع مائه و بیابان آوردم اندر شهر محرم ثلث و سبعین و اربع مائه». در این تاریخ هم که دو سال با تاریخ دیگران اختلاف دارد، همان اشکال موجود است و جای تعجب است که آقای فرای در مقاله «سر تا کانتا برجنسیا» می‌گوید تاریخ تحریر نسخه هفت یا هشت سال بعد از آغاز نوشتن اصل کتابست و احتمال دارد که نسخهٔ مزبور همان نسخهٔ اصل قابوسنامه باشد که بعد از هفت هشت سال از شروع آن تکمیل شده است!

۶. موقع حرکت آن جناب از ایران، تقاضا کردم راجع به نسخ قدیم گلستان سعدی و چهار مقاله نظامی (به جز آنچه مورد استفادهٔ مرحوم قزوینی قرار گرفته) تحقیق فرمایید. این تقاضا را مجدداً تکرار می‌کنم تا در صورت وجود چنین نسخی با تقدیم مخارج درخواست عکس برداری شود. یادداشتی که راجع به نسخهٔ کتابخانهٔ عاشر افندی مرقوم فرموده بودید رسید و موجب امتنان گردید.

۷. آیا آن جناب اطلاعی دارند که چهار مقالهٔ عروضی به ترکی ترجمه شده باشد، و اگر شده به چاپ رسیده یا نسخه‌ای خطی از آن در ترکیه وجود دارد؟

۸. یکی از دوستان با آقای «دیوشلی» دربارهٔ یوسف و زلیخای جامی کار می‌کند و از بنده خواسته است که از خدمتتان استفاده شود، نسخه‌ای قدیم ازین منظومه در ترکیه هست یا نه؟

۹. تعلیقات چهار مقالهٔ نزدیک به اتمام است، وعده فرموده بودید که مقدمه‌ای به زبان انگلیسی به جای مقدمهٔ براون مرقوم فرمایید آیا فرصت این کار را در ترکیه دارید؟ اگر مرقوم فرمایید بر مراتب امتنان افزوده خواهد شد.

ارادتمند

محمد معین

محمد معین





## یادداشتی از استاد مجتبی مینوی دربارۀ تعدادی از نسخه‌های جعلی\*

نامه انتقادی ... درباره نسخه چاپی رباعیات خیام که در روسیه شوروی منتشر کرده‌اند فرصتی به دست می‌دهد که چند کلمه‌ای در خصوص آن نسخه خطی که همراه این چاپی به صورت عکس نشر داده‌اند نوشته و به اطلاع عامه رسانیده شود.

در این بیست ساله اخیر مثنوی کتاب خطی در شهرهای مختلف برای فروش به کتابخانه‌های عمومی و اشخاص عرضه شده و به مبلغ‌های هنگفت فروخته شده است به عنوان «نسخه قدیم» و دارای تاریخ و خاتمه‌های حاکی از قدمت، ولی در واقع مجموع و ساختگی که نام و شهرتی پیدا کرده و باعث فریب خوردن جمعی شده است.

۱. نسخه اندرزنامه کیکاووس که مقاله‌ای راجع به آن به قلم این‌جانب در مجله یغما تحت عنوان «کاپوس نامه فرای» منتشر گردید؛

۲. نسخه دیوان قطران «به خط انوری» که مقاله‌ای آقای دکتر مهدی بیانی درباره آن نوشتند و در مجله یغما منتشر شد؛

۳. کتاب الهدایة و الفضائل، تصنیف صاحب ابن عباد که به صورت رساله‌ای جداگانه توسط آقای حسین علی محفوظ چاپ شد؛

۴. نسخه‌ای از رباعیات خیام مورخ ۶۵۸ متعلق به کتابخانه چستربیتی که آقای پروفیسور آربری از روی آن رباعیات را به طبع رسانید.

۵. نسخه رباعیات خیام مورخ ۶۰۴ محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج که قبلاً متعلق به مرحوم عباس اقبال آشتیانی بوده و در صفحات مجله یادگار معرفی شده بوده است و از روی آن عکسی همراه ترجمه فرانسوی پیر پاسکال و عکسی همراه همین نسخه چاپ روسیه مورد بحث انتشار داده شده است، و اخیراً در ترجمه آلمانی رباعیات خیام که در آلمان شرقی انتشار یافت نیز از آن استفاده شده است؛

۶. نسخه‌ای از رباعیات خیام متعلق به کتابخانه آقای مهندس عباس مزدا مورخ ۶۵۴ که عکس تمام آن را بنده دیده است؛

۷. نسخه‌ای از رباعیات خیام مورخ ۶۱۹ هجری در دست یک عتیقه فروش امریکایی در نیویورک که عکس ورقی از آن را بنده دیده است؛

۸. نسخه‌ای از دیوان معزی که به عنوان «نسخه معاصر شاعر» فروخته شد و به آمریکا بردند و بعد شکایت کردند که مجموع از کار درآمد؛

۹. نسخه‌ای از معراج‌نامه منسوب به ابن سینا به عنوان اینکه «خط امام فخر رازی» است و به تاریخ ۵۸۴ مورخ است در جزء کتب آقای دکتر مهدی بیانی، که از روی آن چاپی عکسی منتشر شده است؛

۱۰. المناجات الالهیات عن امیرالمؤمنین که به کوشش فخرالدین نصیری به چاپ افتست در سال ۱۳۴۰ طبع شد.

سه چهار نسخه دیگر از رباعیات خیام و خلاص نظنزی و چیزهای دیگر که قریب به بیست سال پیش به کتابخانه ملی فروخته شد و حالا در آنجاست نیز باید بر این فهرست افزوده شود. خطاطی که این نسخ یا اغلب آنها را نوشته است (از ۴۸۵ تا ۶۵۸) یک نفر است که هنوز هم زنده است.

تمام این نسخ خطی محصول کارگاهی است که بیست سالی است در طهران دایر شده است و یکی دو نفر خطاط و کاغذساز و دلال و عتیقه فروش مسؤول اداره آن دستگاه بوده‌اند و فریب دادن جمعی خوش‌باور را پیشه خود کرده‌اند، و یک قلم هفتاد هزار دلار از یک آمریکایی، و یک قلم سیصد و پنجاه هزار تومان از دانشگاه طهران به دعوی دروغ و جعلی و کاغذسازی پول آورده‌اند، و اگر پنهان ایشان روی آب نیفتاده بود از این دزدی‌ها و کلاه‌برداری‌ها باز هم کرده بودند.

من از قوانین مربوط به جعل این قبیل اسناد اطلاعی ندارم و نمی‌دانم مدعی العموم یا مدعیان خصوصی آیا می‌توانند فروشندگان و نویسندگان و تهیه کنندگان این کتاب‌ها را به محاکمه بکشند و مجازات کنند یا نه، ولی این را می‌دانم که بسیار ضرر به عالم ادبیات ایران از این کار عاید می‌شود و شده است<sup>۱</sup> و دستگاه‌های فرهنگی باید به اقدامی جدی متوسل شوند و مجعول بودن این کتاب‌ها را علنی و آشکارا به اطلاع عموم برسانند و مواظب باشند که دیگر این نوع نسخه‌های خطی خریداری نشود تا دستگاه از میان برود.

بنده باک ندارم که اسامی چند نفر جعل‌آلود و شیاد و کلاه‌برداری را که به این قبیل کارها اشتغال داشته و دارند بی‌پرده بوشی منتشر کنم، ولیکن اگر بنا باشد که بعد از سر و صدای بسیار و محاکمه عاقبت آنها تیرنه شوند و بنده به عنوان مفتری معرفی شوم، و در این ضمن کتاب‌های مجعول آنها از تهمت بر کنار شناخته شود، بهتر است که همچنان بدون نام و نشان بمانند و فقط کتاب‌ها به مردم شناسانده شود.

مجتبی مینوی

۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۲

۱. انجمن آثار ملی در کتیبه‌های بنای مقبره خیام مرتکب خطاهایی شده‌اند آنها را به نسخه خیام چاپ روسیه احاله کرده‌اند. شکل و خط کتیبه‌های مذکور بی‌شبهت به شکل و خط نسخه مجعولی از رباعیات خیام به قطع بزرگ با تاریخ نهصد و چند هجری که بیست سالی قبل ازین به کتابخانه ملی فروختند نیست.

## کاپوسنامه فرای

[بعد از عنوان]

[...] درباره مقاله «کاپوسنامه فرای» از شادروان مجتبی مینوی که در دفتر پنجم مجله تجدید چاپ شده بود، این نکته را عرض کنم که سال‌ها پیش روزی که در خانه دانشمند فقید رولاند امریک بودم و چند تن از ایران‌شناسان غربی هم در آنجا حضور داشتند، از دانشمند فقید مکتزی شنیدم که مطالبی که مرحوم مینوی در رد اصالت کاپوسنامه مذکور آورده، از ایران‌شناس والتر هنینگ است. یعنی آن دوستی که مرحوم مینوی در مقاله خود مطالبی از نامه‌اش را نقل می‌کند (ص ۱۶۸ - ۱۷۹)، ولی نام او را به سببی که خود نوشته نمی‌آورد، کسی جز هنینگ نیست. شاید این نکته را که عرض کردم کسانی بدانند و سخن تازه‌ای نباشد، برای کسانی که نمی‌دانند عرض شد. روان همه آن رفتگان در مینو شاد باد! [...]

دکتر جلال خالقی مطلق

(هامبورگ) ۲۳ دسامبر ۲۰۰۳



مطلب بالا بخشی از نامه استاد خالقی مطلق به سر دبیر نامه بهارستان به تاریخ دوم دی ماه ۱۳۸۲ است. همان‌طور که استاد اشاره کرده‌اند، پیش از این دکتر احسان یارشاطر نیز در مقاله «نکته‌ای چند درباره نسخه جدید اندرز نامه (قاپوس نامه)» که در کنگره چهارم هنر و باستان‌شناسی ایران - که در سال ۱۹۵۹ م. در نیویورک و واشینگتن تشکیل شد ارائه گردید به محتوای نامه پروفیسور هنینگ به استاد مینوی اشاره کرده است. این مقاله را دکتر غلامحسین یوسفی ترجمه کرده و در ابتدای متن مصحح قاپوس نامه (ص ۵۳ - ۶۰) آورده است.

همچنین در میان اسناد کتابخانه مجلس دو نامه درباره کاپوسنامه فرای وجود دارد. چون این دو نامه سندی از اسواق مربوط به آن نسخه می‌باشد برای تکمیل این موضوع در اینجا به چاپ می‌رسد.

نامه بهارستان

دو سند درباره کاپو ستامه فرای



شماره ثبت: ۲۲۸۲۳۳  
شماره: ۹۰۹۰۹  
پوست: -----

کتابخانه مجلس شورای ملی

بر حسب گزارش جناب آقای قلی زاده رئیس مجلس شورای ملی کتابخانه  
لاهوری شاهانیه کلاس این اسکندریه که در سال ۹۸۲ هجری قمری تصدیق  
نموده شد بعد از آن ۰۹ مهیناً تقویم آن به حد است و در نتیجه آن در  
موزههای این کتابخانه که در دسترس دارند میگویند که این کتابخانه  
بمیزان ارسال آن از حد برای آنست که در این کتابخانه در برآید است بهر  
دسته شده و بعد از آن به سه راه ایران توسط دولت داده و شود که  
از ایران خارج نشود.

مجلس شورای ملی

از منی محترم وزیر فرهنگ  
در این کتابخانه که در تهران  
در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۰۲  
مجلس شورای ملی



شماره ثبت: ۲۲۸۲۳۳

شماره: ۹۰۹۰۹

پوست: -----

مجلس شورای ملی

بر حسب

تقریرت منگنه در وقت دولت که  
از کتابخانه بر طبق تقویم آن  
در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۰۲  
مجلس شورای ملی

مجلس شورای ملی

از منی محترم وزیر فرهنگ  
در این کتابخانه که در تهران  
در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۰۲  
مجلس شورای ملی

## اندرنامه / کاپوسنامه

(از خاطرات ریچارد فرای درباره خرید نسخه ساختگی کاپوسنامه)

ترجمه کاوه بیات

ماجرای کشف و خرید نسخه‌ای از اندرنامه کی‌کاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر توسط ریچارد نلسن فرای، ایران‌شناس شهیر آمریکایی و به دنبال آن، پیش‌آمد شک و تردیدهایی در اصالت نسخه مزبور و در نهایت رساله معروف مجتبی مینوی در افشای این جعل و تزویر «کاپوسنامه فرای» که در یکی از شماره‌های پیشین نامه بهارستان (س ۳، ش ۱، بهار - تابستان ۱۳۸۱، دفتر ۵: ۱۳۸ - ۱۸۰) به انضمام اسناد و نوشته‌هایی دیگر در این زمینه تجدید چاپ و منتشر شد، یکی از داستان‌های جالب جعل و نسخه‌سازی است. در خاطراتی که اخیراً از دکتر فرای منتشر شده است - کتاب ایران بزرگتر - اطلاعات بیشتری در مورد این ماجرا و جوانب مختلف آن ملاحظه شد که اینک در تکمیل بحث ترجمه‌ای از آن ارائه می‌شود.



[کل داستان به اوائل سپتامبر ۱۹۵۱ و سفر ریچارد فرای به استانبول برمی‌گردد برای شرکت در ...] یک کنفرانس شرق‌شناسی که تحت مدیریت یکی از دوستان، زکی ولیدی طوغان قرار داشت. در این کنفرانس عباس اقبال که در آن زمان وابسته فرهنگی سفارت ایران در رُم بود اوراقی چند از یک نسخه خطی فوق‌العاده را نشان داد؛ اندرنامه‌که بیشتر به قابوس‌نامه شهرت دارد همراه با مجموعه‌ای از قدیمی‌ترین نمونه‌های شناخته شده از مینیاتور ایرانی. کاغذ، خط و همه چیز آن واقعاً اصیل به نظر می‌آمد، لهذا تصمیم گرفتم مابقی اوراق آن را در تهران بیابم. در همان کنگره پیشنهاد کردم که یک «گنجینه کتیبه‌های ایرانی» (Corpus Inscriptionum Iranicarum) نیز تأسیس شود، که پذیرفته شد و بعدها تحت نظارت هیننگ قرار گرفت.

موزه متروپولیتن نیویورک طی تلفنی خواستار تدوین فهرست نسخ خطی فارسی هاگوب کورکیان شد؛ یک معامله گر نسخ خطی و فروشنده عتیقه که مجموعه‌اش را با احتمال اهدای بعدی آن به موزه فرستاده بود، نهادی را تأسیس کرده و از آن برای کسب معافیت مالیاتی در مقام مجموعه‌دار نسخ خطی و عتیقه‌جات استفاده می‌کرد. به هر حال اوقات فراوانی را در نیویورک صرف کرده و با کورکیان رفیق شدم به نحوی که از من خواست که تابستان در جستجوی آثار عتیقه و نسخ خطی راهی خاور نزدیک شوم. اگرچه قصد نداشتم که در آن اوقات از نو به منطقه برگردم ولی مأموریتی که پیش رویم بود جذاب می‌نمود و موافقت کردم که به عنوان نماینده مؤسسه راهی سفر شوم.

این سفر فرصتی بود برای دیدار دوستان و ایراد سخنرانی‌هایی چند؛ نخست در مدرسه السنه خارجی لندن و آنگاه دانشگاه فرانکفورت و در آخر نیز در موسسه خاورمیانه و نزدیک رُم. در قاهره از منهدم شدن اماکن آشنایی چون هتل شیفرد، بستنی فروشی گرپی و دیگر عمارات مشابه در خلال آشوب‌های ۱۹۵۲ که به سرنگونی ملک فاروق نیز منجر شده بود، شگفت زده شدم. در جستجوی نسخ خطی در آغاز با کتابفروشی‌هایی که می‌شناختم تماس گرفتم و تنها تعدادی پاپيروس قبطی و چند ورق یونانی از متون گنوسی یافتیم. از آنجایی که

✓ متخذهات اصلی نوشته چنین است:

FRYE, Richard N., *Greater Iran, A 20<sup>th</sup> - Century Odyssey*. Mazda Publishers, Inc. Costa Mesa, California, 2005, p. 112-114, 138-148.

که نامه بهارستان: عنوان از جمله است.

کوریکیان به آثاری از این نوع علاقه نداشت و خود هم نمی‌توانستیم در مورد ارزش آنها دوری کنیم در جستجوی نسخ خطی و مینیاتورهای عربی برآئیم، اما تعدادشان کم و اندک بود و ارزش چندانی هم نداشتند. در نهایت در باب این مکتوبات یادداشت‌هایی برداشتم، شاید که مورد توجه کوریکیان باشند. بسیاری از آشنایان قدیمی‌ام چون کرسول (Creswell) رفته بودند و باستان‌شناسان نیز به هم‌چنین و منتظر اتخاذ رویه‌ای مساعدتر از طرف حکومت جدید برای مراجعت. اندکی بعد در تابستان همان سال قرار بود که مجموعه عتیقه‌های شاهی حراج شود ولی نمی‌توانستم منتظر بنشینم. در عوض از دو انبار کوچکی در سوق بازدید کردم که کوریکیان ایشیانی را که پیش از جنگ خریداری کرده بود در آنها انبار کرده بود. غالباً اشیاء سفالین و مجسمه‌های مربوط به دوران فراخته بود ولی هیچ کدام از نوع اشیاء مرغوب موزه‌ای نبودند.

سفر هوایی از طریق هواپیمایی مصر به دمشق ملاقات‌های دلپذیرتری را با معامله‌گران به دنبال داشت. در «خیابان موسوم به مستقیم» (Street Called Straight) قصر تمام‌عیار برادران Dahdah قرار داشت که مقرّ معامله‌گران نسخ خطی و عتیقه‌جات بود. دولت سرسخت شیشکلی باعث ترس و هراس مجموعه‌داران و معامله‌گران شده بود، از این رو در ملاقات با خارجی‌ها خیلی محتاط بودند. قیمت‌های فوق‌العاده بالا برای کالاهایی بی‌ارزش پس از ساعت‌های متمادی که به صرف قهوه و تبادل تعارفات گذشت به جایی نرسید تا آن که سر و کله یک شیخ برازنده پیدا شد با فهرستی از نسخ خطی قدیمی و مشهور عربی. خوشبختانه نیکیتا الیسف (Nikita Eliséeff) که در آن موقع در انستیتوی فرانسه بود اطلاع داد که شیخ مزبور اخیراً از زندان آزاد شده است؛ او به دلیل بودن نسخ خطی از کتابخانه مساجد زندانی شده بود و فهرست ارائه شده نیز فهرستی از نسخ موجود در کتابخانه‌های مختلف است. تصمیم گرفتم که دور هرگونه معامله غیرقانونی را خط بکشم. به ویژه آنکه مأمور به گزارش بودم و نه خریداری. تصمیم گرفتم با تاکسی روانه بیروت شوم و در مرز با نگهبان‌هایی روبرو شدم که نمی‌فهمیدند چگونه ممکن است یک خارجی پیش از آنکه وارد بیروت شود راهی دمشق گردد. پس از مذاکراتی طولانی توانستم ویزایی تهیه کرده و عازم بیروت گردم.

هنگامی که در مغازه عتیقه‌فروشی اسفار و سرکیس گفتم که نماینده کوریکیان هستم نزدیک بود که از آن دو کتک بخورم، ولی بالاخره آرام گرفته و دلیل دلخوری خود را توضیح دادند. در سال‌های دهه ۱۹۳۰ آنها در دمشق یک مغازه عتیقه‌فروشی داشتند و کوریکیان از آنها برای دوریس دوک کرامول (Doris Duke Cromwell) و خانه‌اش در نیوجرسی اسباب و اثاثیه اطافی را خرید که گفته می‌شد به دوره ممالیک (قرن یازدهم) قدمت می‌برد. ولی هنگامی که وسایل مزبور به مقصد رسید کارشناسان قدمت آن را اواخر قرن نوزدهم ارزیابی کرده و کوریکیان و فروشنده‌گانش را تحت تعقیب قرار داد. حکومت قیمومیت فرانسه دارای آنها را ضبط کرده و در نتیجه از کسب و کار افتادند. از این رو رهسپار بیروت شده و در امور دیگری مشغول شدند. در پی خاتمه جنگ [دوم جهانی] نیز دولت مستقل سوریه برای رسیدگی به دعای حقوقی مطرح تعجیلی نشان نداد و دعوا تا آن زمان ادامه داشت. این روایت آنها بود.

[هنری فرعون (Firaoun) یکی از مجموعه‌داران ثروتمند بیروت در خانه‌اش موزه‌ای برپا داشته بود و گل سرسید آن را پوست‌نوشتی تشکیل می‌داد با نوشته‌هایی به خط کوفی؛ نامه‌ای از محمد رسول الله (ص) خطاب به خسرو پرویز پادشاه ساسانی که از او خواسته شده بود به دین اسلام درآید. یکی از پژوهشگران محلی نیز در روزنامه‌ها مقاله‌ای در تأیید اصالت آن نوشته بود ولی من چیزی نگفتم که صاحبش را مشوش سازد، احتمالاً بهای گزافی را برای نوشته‌ی معمول پرداخته بود. به نظر می‌آید که تنها حاصل این سفر برقراری ارتباط با مجموعه‌داران و دلال‌ها بود و فقط یک اقامت طولانی می‌توانست آثار پنهان شده را رو بیاورد. ایستگاه بعدی بغداد بود که از مصر یا سوریه هم بی‌حاصل‌تر بود. نسخه‌های خطی مصور که مورد علاقه ویژه کوریکیان بود به هیچ‌وجه یافت نمی‌شد.



به دلیل اوضاع نا آرام ایران در تابستان ۱۳۵۳ پرواز به تهران میسر نبود و به دلیل فرا رسیدن فصل سفر زوار شیعی به مقصد مشهد اتوبوس‌ها پر بود. بالاخره یک نعلش‌کش که به مسافر بر تغییر کاربری داده بود پیدا شد و با دو مسافر همراه، ارمنی‌هایی که پس از سال‌ها اقامت در خارج به میهن برمی‌گشتند به راه افتادیم. این بار سفر به ایران با موارد پیش فرق داشت، چرا که با توجه به دیوارنوشته‌هایی چون «آمریکایی به خانه‌ات برگرد»، «آمریکایی‌ها دیگر محبوب نبودند. در حالی که دشت‌های هموار عراق به صحرا و کوهستان جای می‌سپرد، حوزة نوشیدن قهوه را ترک کرده و به حوزة چای وارد شدیم. شب سردی را در پای کتیبه معروف داربوش در بیستون گذرانیدیم. قهوه‌چی می‌گفت که بعد از خروج انگلیسی‌ها، حالا آمریکایی‌ها هدف تبلیغات بیگانه‌ستیز کمونیست‌ها قرار دارند.

[...] در مقام نماینده کورکیان با بسیاری از دلال‌ها و جاعلین تهران آشنا شدم. برای مثال در خانه‌ای در جنوب شهر که تحت اداره یک زرتشتی قرار داشت «کارگاه» کوچکی بود که در یک اطاق ظروف سفالی ماقبل اسلامی درست می‌کردند و در اطاق دیگر ظروف زیبای دوره اسلامی، تکه پاره‌های ظروف شکسته واقعی گردآوری شده و به نحوی ماهرانه شکسته‌بندی می‌شد. صاحب‌کار می‌گفت: «بین ما و موزه‌ها تفاوتی نیست، آنها هم ظروف شکسته را بازسازی می‌کنند ولی با خمیری سفید که قطعات بازسازی شده را نشان می‌دهد ولی ما یک قدم بیشتر برداشته و بخش‌های سفید را نیز بازسازی کرده و ظروف مزبور را دلبستندتر می‌کنیم.» وی همچنین اظهار داشت که به سفارش پاره‌ای از دلال‌های ایتالیایی ظروف سفالی اتروسک درست می‌کنند که به ایتالیا قاچاق شده و بعد از دفن در اطراف سیتا وچیتا (Cita Vecchia) در اثر حفاری‌هایی «کشف» می‌شوند. ساخت این گونه اشیاء در ایران ارزان‌تر تمام می‌شد و قاچاقشان به ایتالیا نیز مشکلی نداشت. اگرچه این امر برایم بعید می‌نمود ولی در عالم کسب و کار هر چیزی امکان داشت.

یکی از کتابتان بزرگ نسخ خطی در ایران پدر شخصی بود به نام فخرالدین نصیری، پسر نیز از دلالان و معامله‌گران کارکشته بود. در کتابخانه خود چند نسخه اصیل و واقعی داشت ولی در این میان یک نسخه جعلی «قرن یازدهم [بنجم ق]» را نیز در کنار آنها گذاشته، سپس پژوهشگری، مثلاً مجتبی مینوی برای نهار دعوت کرده و آخرین یافته خود را نشان می‌دهد. اگر مینوی به او بگوید که گول خورده است و نسخه مزبور جعلی است زیرا اطراف آن جدول دارد و چنین چیزی در نسخ اولیه معمول نبوده است، نصیری حالتی متأثر به خود گرفته و بعد از عزیمت پژوهشگر صاحب‌نام در صدد رفع نقیصه برآمده و با دقت خواهد کرد که در کارهای آتی چنین خطایی روی ندهد. مینیاوربست‌ها که هم از لحاظ دانش لازم فوق‌العاده کارا بودند و هم از نظر هنر نقاشی، تصاویری برای این نسخ جعلی ترسیم می‌کردند. من سال‌های بسیار به دلیل بیم و هراس از آنکه به صورت فیزیکی یا حقوقی هدف حمله قرار گیرم، از نوشتن درباره نسخه‌های مجعولی که دیده بودم ابا داشتم.<sup>۱</sup> کاسه بشقاب‌های باستانی نقره‌ای نیز با کمال مهارت در پاره‌ای از کارگاه‌ها ساخته می‌شد. گفته می‌شود که سکه‌زنان اصفهانی برای کارهای فوق‌العاده نفیس خود سکه‌های ساسانی و نقره‌های کهنه را آب می‌کردند. در کارگاه‌های کرج ایشیا ساده ولی اصیل زیر خاکی مزین به نقوش مختلف شده و حتی بر خاشیه‌های دور یا درون آنها نوشته‌هایی حک می‌شد. در شیراز نیز یکی از این کارگاه‌های کوچک تقلب‌کار وجود داشت، ولی با فوت استاد نقره‌کار، هنر او نیز با خودش به گور رفت. یکی از مینیاوربست‌های هنرمند اصفهانی که بهزاد نام داشت، آثار خود را همانند سلف مشهور و هم‌نام خود در عهد تیموری امضاء می‌کرد و بدین ترتیب ایران نیز مانند چین در گذشته یکی از مراکز جعل و تقلب فوق‌العاده‌ای بود. شاید هم که امروزه این فن در چین احياء شده باشد. [...] هاوکوب کورکیان از ارمنی‌های قیصریه بود، مانند گلبنکیان و در طول سالیان متمادی از تجار تالی به دادوستد عتیقه روی آورده بود و در نهایت نیز مجموعه‌داری و نهادی که برای توسعه این مجموعه بنیان نهاد. معامله‌گر ماهری بود و با «دختر خوانده‌اش» در ساختمانی واقع در خیابان شصت و هفتم — در حوالی

<sup>۱</sup> علی‌رغم این اظهار، فرای در سال ۱۹۷۴ مقاله‌ای در این خصوص تحت عنوان «Islamic books forgeries from Iran» نوشته است که ترجمه فارسی آن در نامه بهارستان، ص ۳ (۱۳۸۱)، ش ۱، صص ۱۹۳-۱۹۸ به چاپ رسیده است. (نامه بهارستان).

خیابان پنجم [نیویورک] - زندگی می‌کرد که مجموعه‌اش را نیز در خود جای داده بود. قلمتی کوتاه داشت و گاهی نیز متکبر به نظر می‌آمد؛ اصلاً حاضر نبود به سازمان‌های ارمنی هیچ کمکی بکند و خلاصه کلام آنکه کم و بیش خودمحمور بود. در تهران توسط برادرزاده‌اش وهرام کورکیان به فخرالدین نصیری معرفی شدم؛ مالک اندرزنامه معروف که صفحاتی از آن را در سال ۱۹۵۱ در استانبول نزد عباس اقبال نویسنده و مصحح متون فارسی دیده بودیم. بعد از آن که پس از گذراندن یک تابستان در ایران مراجعت کردم شنیدم که وهرام حدود نیمی از آن اوراق را خریده است؛ نیمه دیگر را نیز آرتور آبهام پوپ، یک کارشناس آمریکایی هنر ایرانی برای موزه سین سینتانی خریداری کرده بود. این نسخه خطی به قطع رابطه با کورکیان شد.

بخش کتب ناباب کتابخانه هوتون (Houghton) هاروارد به توصیه من یک نسخه خطی از دیوان امیر معزی را خریده بود. این نسخه چند سال بعد از فوت شاعر در ۱۱۴۸ [۱۵۴۳ق] کتابت شده بود و مینیاتورهایی نیز داشت. بر اساس برآورد چند تن از مورخان آثار هنری این مینیاتورها با قدمت نسخه همخوانی داشتند. بعدها به مناسبت سطوری چند که در میان آن دیده می‌شد مجعول بودن این متن ثابت شد؛ نکته‌ای که از نظرم دور مانده بود، ولی با این حال در عرصه جعل شاهکاری به شمار می‌رفت هر چند که به پای اندرزنامه یا قابوس نامه یکیاوس نوه قابوس بن وشمگیر (Quail-Catchen) حکمران نواحی ساحلی کاسپین نمی‌رسید؛ نسخه‌ای با بیش از صد قطعه مینیاتور و به نحوی که گفته می‌شد با حدود صد سال قدمت بیشتر. برای کار کردن روی اندرزنامه بی‌تاب بودم و پس از دریافت تصاویری از متن، به قرائتش در سر کلاس اقدام کردم. ولی طولی نکشید که روشن شد در متن نارسایی‌هایی وجود دارد. در موزه سین سینتانی که اطاقی را نیز بدین نسخه اختصاص داده بود، درباره آن سخنانی ایراد کرده و همچنین در نیویورک در مورد نیمه دیگر متن که به کورکیان تعلق داشت. مورخان هنر در مورد مینیاتورهای آن سر از پا نشناخته حتی از وجود رنگ آبی مصری در آنها سخن می‌گفتند؛ رنگی که تقریباً دو قرن بود منسوخ شده بود و خود نشانه‌ای تعبیری می‌شد در اصالت نسخه مورد بحث. مع هذا قرائت متن در کلاس درس خود از جنبه‌ای دیگر حکایت داشت.

در آن ایام کورکیان سعی داشت مرا ترغیب کند که به نیویورک آمده و در بنیادش شاغل شوم ولی تنها یک کرسی دانشگاهی در کلمبیا می‌توانست مرا بدان سو بکشد. در پی یک رشته مذاکرات دشوار که در خلال آنها هم موضوع این مذاکره بودم و هم واسطه آن، بالاخره یک کرسی در آن دانشگاه تأسیس شد. در مقام نخستین دارنده کرسی مزبور، مجموعه سخنرانی‌هایی را در کلمبیا ایراد کرده و به مدت دو دوره نیز تدریس کردم. شوپلر والاس (Schuyler Wallace) سرپرست مطالعات بین‌المللی کلمبیا سعی کرد مرا به نقل مکان به کلمبیا متقاعد سازد و در پی ضیافت‌های نهار و کنفرانس‌های متعددی که با هم داشتیم، تقریباً کار تمام بود. ولی در آخر بر اساس تصمیمی که هم به روشن نبودن رابطه با کورکیان بر می‌گشت و هم به نسخه [اندرزنامه] مربوط می‌شد، در هاروارد ماندم. ولی کلمبیا و مجموعه دوستانم در آنجا همیشه خانهای برایم بوده است. همان‌گونه که اشاره شد در اثر قرائت نسخه مزبور در کلاس درس به تدریج روشن شد که پاره‌ای از کلمات با تاریخ نسخه همخوانی ندارند. در همان زمان هنینگ نیز کشف کرد که شکل پاره‌ای از کلمات پهلوی متن ظاهراً از کتابی کپی شده است که ملک الشعراء بهار در مورد تاریخ زبان فارسی منتشر کرده بود. به نظر من این کتاب از لحاظ جعل شاهکاری بود هر چند دیگران، به ویژه پاره‌ای از تاریخ‌نگاران هنر چون ارنست کوهنل (Ernest Kühnel) در برلن برای مدت‌ها نظری دیگر داشت. ریچارد ایتینگهاوزن (Richard Ettinghausen) استاد من در زمینه هنر اسلامی در کلاس تابستانی ۱۹۴۱ نیز موضع قاطعی در این زمینه اتخاذ نکرد.

مینوی رساله‌ای نوشت تحت عنوان «کاپوسنامه فرای»<sup>۲</sup> که در آن ضمن مجعول اعلان داشتن اندرزنامه مرا به خاطر خریداری و خارج کردنش از ایران مورد شمتات قرار داد. چندی بعد این رساله را همراه با تصحیحاتی که در مورد نقش خودم در این موضوع برایش ارسال کرده بودم در مجله *پنما*<sup>۳</sup> منتشر کرد.

<sup>۲</sup> کاپوسنامه فرای، ترمی در فی پوریشنلس، استانبول، ۱۹۵۶.

<sup>۳</sup> بعداً س ۹ (۱۳۷۵): ۲۹۱-۲۹۵، ۲۸۱-۲۸۵، باز چاپ در: نامه بهارستان، س ۳ (۱۳۸۱)، س ۱، دفتر ۵: ۱۶۵-۱۶۶.

تصاویری از این نسخه را برای استاد هنینگ ارسال داشته و او نیز جعلی بودن آن را به مینوی اطلاع داد<sup>۴</sup> و او نیز بر انتشار این اطلاع تصمیم گرفت. از آنجایی که مینوی و هنینگ هیچ یک به دلیل نگرانی از تبعات حقوقی کار مایل نبودند که از نصیری سخنی به میان آید، مینوی تصمیم گرفت که به جای نصیری از نام من در عنوان رساله‌اش استفاده کند. احتمالاً مقامات کتابخانه ملی در تهران از مجعول بودن دیوان امیر معزی مطلع بوده‌اند و به همین دلیل نیز مهر اجازه خروج<sup>۵</sup> را بر آن زده بودند. ولی اندرزنامه پیش از آنکه جعلی بودنش آشکار شود حتی باعث شد که تقی‌زاده طی ارسال نامه‌ای به نخست وزیر خواستار آن شود که میکروفیلمی از این نسخه برای ایران تهیه شود.

در سپتامبر ۱۹۵۵ در نیویورک در مورد نسخ خطی برگزار شد، چاره‌ای جز این در پیش روی نیافتیم که به رغم خشم شدید کورکیان، مجعول بودن این نسخه را اعلان دارم. وی همچنین از این بابت عصبانی بود که او را واداشته بودم در کلمبیا کرسی‌ای را تأسیس کند و خودم آن را نپذیرفته بودم. و در نتیجه کرسی مزبور به احسان یارشاطر واگذار شد که ارتباطی با کورکیان نداشت. کل این ماجرای نسخه خطی تأثیر نامطلوبی بر من داشت و تصمیم گرفتم عرصه نسخ خطی و عتیقه جات را به کلی رها ساخته، در عوض بر تاریخ باستان ایران و آسیای میانه تمرکز کنم.

### تصحیح لازم

(یادداشت مجتبی مینوی به حبیب یغمائی درباره اندرزنامه/ کاپوسنامه)

در حینتی که این تحریر دوم مقاله بنده راجع به نسخه مجعول قابوس نامه در زیر چاپ بود و شانزده صفحه اولش طبع و در مجله یغما نشر شده بود مکانیسی از مستر ریچارد فرای به اینجانب و بعضی از مخادیم و دوستان من رسید که مرا قانع و متقاعد ساخت که مستر فرای دخالتی در خارج کردن نسخه مذکور از ایران نداشته است و مسافرتی که به خرج مؤسسه کورکیان با مأموریت مخصوص به ایران کرده است به هیچ وجه با این امر مربوط نبوده، و قبل از آنکه در ماه ژوئیه ۱۹۵۳ مستر فرای به قصد ایران از ایالات متحده آمریکا حرکت کند آن نسخه را یک نفر عتیقه فروش ایرانی از ایران خارج کرده بوده است.

مستر فرای اظهار می‌دارد که تمام این مطالب را با دلیل و سند می‌تواند اثبات کند، و چون به هر حال من در این باب هیچ مقصد و منظور شخصی نداشتم و جز شکست دادن دستگاه جغالی و کتاب‌سازی و تزویر در اشیاء عتیقه‌نما نیستی ندارم، و این مقصود تا حدی حاصل شده است، داعی بر اصرار در این جنبه شخصی قضیه که به آقای مستشرق فرای می‌شود ندارم و آنچه را که به ایشان در این خصوص مربوط می‌شود پس می‌گیرم و از زحمت و ضرری که به ایشان ممکن است از این راه عاید شده باشد که گفته بودم به ایشان اجازه آمدن به ایران نباید داد معذرت می‌طلبم و از خوانندگان نیز خواهش می‌کنم تمام این گونه مطالب را ندیده بگیرند و از ترجمه ترکی و تحریر انگلیسی مقاله نیز آنها را به کلی حذف خواهیم کرد.

از مکانیسی آقای فرای مطلب تازه‌ای که معلوم می‌شود اینکه مرحوم مهدی بهرامی هم در سال ۱۹۵۱ میلادی چند صفحه این نسخه را همراه خود برای معامله به کنگره مستشرقین در استانبول برده بوده است. از این مطلب چه استفاده‌ها می‌توان کرد فعلاً بماند.\*

مجتبی مینوی

<sup>۴</sup> امید است در شماره آینده اصل نامه هنینگ به همت استاد ایرج افشار منتشر شود.

<sup>۵</sup> برای رؤیت مهر، نک: نامه بهارسل، ص ۳ (۱۳۸۱)، ش ۱، دفتر ۵: ۹۸، ت ۵.

\* منتحضات اصل مقاله چنین است: یغما، ص ۹ (پهس ۱۳۳۵)، ش ۱۱: ۲۹۵.

مجله یغما، بی‌حرفی و تحقیق در این قضایای ریشه‌ای است که سر دراز پیدا می‌کند و سخت موجب دردسر و زحمت می‌شود. عموم دوستان و ارادتمندان از استاد مجتبی مینوی عازرانه درخواست دارند که مطلقاً بدین موضوع حائمه بختند. شتر دیدی، نه!

۲۰ فروردین ۱۳۴۴

[...] ۱. راجع به خروج غیرقانونی نسخهٔ بی نظیر قابوسنامه به امریکا مطالبی ذکر کرده و از محرومیت ایرانیان از چنین نسخه‌گرانهائی اظهار تأسف فرموده بودید ما هم با شما در این خصوص همداستان هستیم ولی شما از جریان انتقال قابوسنامه به امریکا اطلاع کامل ندارید که اینک محض مزید استحضار سابقهٔ آن را توضیح می‌دهد: اینجانب مدعی نیستم که دست اعتبارات و وزارت فرهنگ آنقدر باز است که بتواند پیوسته نسخه‌های خطی نفیس که برای فروش عرضه می‌شود خریداری کند ولی در مورد قابوسنامهٔ مورد بحث ناگزیر است ایشعار کند که وزارت فرهنگ برای خریداری آن مطلقاً قصوری نکرده است. به این معنی که اینجانب پس از اطلاع از وجود چنین نسخه‌ای بلافاصله مراتب را به مقام وزارت متبوع خود گزارش کردم و در آن موقع که وزارت فرهنگ را جناب آقای دکتر شمس‌الدین جزائری عهده‌دار بودند و در جلسه‌ای که دانشمندان محترم آقای دکتر یحیی مهدوی و آقای مجتبی مینوی حضور داشتند جناب آقای دکتر جزائری به اینجانب مأموریت دادند برای خریداری این نسخهٔ نفیس اقدام کنم و وعده فرمودند که اگر اعتبار کافی در وزارت فرهنگ نباشد از اعتبارات دولت آن را تأمین نمایند. اینجانب بلافاصله با واسطه فروش آن وارد مذاکره شدم و اطمینان دادم که وزارت فرهنگ نسخه را با تقویم عادلانهٔ کمیسیون خریداری کتابخانهٔ ملی خریدار است. ولی متأسفانه هرچه به دنبال این نسخه بودیم آن را رؤیت نکردم تا از امریکا نامه‌ای رسید که کتابخانهٔ هاروارد خریدار نسخهٔ قابوسنامه هستند و نظر ما را خواستند. اینجانب برحسب وظیفهٔ خود صریحاً نوشتم که خروج این نسخه از کشور ایران غیر قانونی و اجازهٔ صدور آن از مرجع صلاحیت‌دار آن که ادارهٔ کتابخانهٔ ملی است داده نشده است و برای مزید اطلاع مطالبی که در این خصوص از امریکا نوشته شده و جوابی که ادارهٔ کتابخانهٔ ملی داده است اینجا نقل می‌شود:

«... حالا که ارکان دانشگاه یک نسخهٔ نفیس فارسی دیده‌اند راضی شدند برای خریدن آن نسخهٔ مشهور قابوس نامه یا اندرزنامه حاضرند. اما به ایشان گفتیم اولاً باید بهرسم اگر اجازه برای خارج کردن این کتاب از ایران گرفته می‌شود بنابراین از جنابعالی اطلاع در خصوص خریدن، گمرک، مالیات فرستادن و غیره خواهش می‌کنم هرچه که لازم است لطفاً به بنده اطلاع بفرمائید...»

و ادارهٔ کتابخانهٔ ملی در جواب چنین نوشته است:

«... آنچه افوهی از این نسخه شنیدم بسیار نسخهٔ نفیسی است و به موجب تصمیم دولت ایران از خارج کردن این قبیل کتاب‌ها با شرایط عادی به کلی ممانعت به عمل می‌آید. می‌دانید که مأموریت تشخیص خارج کردن با ممانعت خروج نسخه‌های خطی از طرف دولت به اینجانب تفویض شده است ولی البته تا اینجانب اصل نسخه را بینم حکم قطعی برای اجازهٔ صدور آن نمی‌توانم بدهم. مطلبی که مؤکداً متذکر می‌شود این است که مقامات دولتی ایران از وجود چنین نسخه‌ای مطلع هستند و نگاه داشتن این کتاب را در داخلهٔ مملکت ایران لازم می‌دانند بنابراین چنانچه این کتاب به وسایلی از ایران خارج و برای فروش به هر یک از کتابخانه‌های خارجی عرضه شود باید این امر را در حکم قاچاق تلقی کرد.»

ولی متأسفانه پس از مدتی معلوم شد که این گوهر گرانبها به وسایل نامشروع و غیرقانونی و قاچاق از کشور خارج شده است و البته جلوگیری از چنین کاری از عهدهٔ وظایف وزارت فرهنگ خارج بوده است.

بنابراین اینکه مرقوم فرموده‌اند: «شاید هنوز صاحبان کتب نفیسه این قدر حسن وطنی و معنوی داشته باشند که نسخ خود را با بهائی ارزان‌تر به کتابخانه‌های معتبر و مطمئن کشور بدهند اما اولیای امور از این حسن نیت حسن استفاده را نمی‌کنند.» وارد نیست، چنانکه بسیار اتفاق افتاده است نسخه‌ای کم اهمیت مثلاً برهان قاطعی به خط یکی از شعرائی متأخرین را خواسته‌اند به مبلغ چهار هزار تومان به فروش برسانند و وقتی از خریداری آن به این قیمت خودداری شده است رنجیده خاطر کتاب خود را پس گرفته‌اند و نمی‌دانم چه کرده‌اند [...]»

## نامهٔ ریچارد فرای به مهدی بیانی

از زمانی که نسخهٔ قابوس‌نامه/ اندرزنامه - که بعدتر به کاپوسنامهٔ فرای معروف شد - در ایران کشف شد، ولولهای در عالم ادیبان و نسخه‌دوستان انداخت، و این ادامه داشت تا وقتی که نسخه به تفاریق به امریکارفت و قسمتی از آن را کوریکیان مجموعه‌دار و قسمتی را موزهٔ سین سینتای خرید. بعدتر پروفیسور هنینگ به سبب وجود تعدادی کلمات مغلوپ پهلوی در آن متوجه شد که نسخه ساخته دورهٔ اخیر است و طبعاً کلاهی بس گشاد بر سر خریداران آن رفته است. وی فی‌الغور در نامه‌ای بلندبالا دوست دانشمند ایرانی خود مجتبی مینوی را به ساختگی بودن آن توجه داد و نتیجه آن شد که مینوی «داستان تزویر» را در مقاله‌ای مبسوط نوشت و همهٔ عالم را فهماند که نسخهٔ کاپوسنامه‌ای که آقای ریچارد فرای خریده و به امریکار برده سرتاپا جعل است و ساختگی. و این ظاهر برای اولین بار بود که آشکارا پرده از دستگاه نسخه‌سازی خانوادهای که مهارتی حیرت‌انگیز در خلق شاهکارهای جعلی داشتند، برداشته شد. قبل از آنکه ساختگی بودن نسخه «لو» رود، انگشت تمام اتهامات حقوقی و قانونی خروج نسخه از ایران متوجه دو نفر بود: نخست دکتر مهدی بیانی که دربارهٔ او گفتند چون او نسخهٔ خطی خوب می‌شناسد و به ارزش مادی آن آگاه است، و علاوه بر ریاست کتابخانهٔ ملی، در وزارت فرهنگ و هنر هم مسئول بخش صدور مجوز خروج نسخه است، پس این کار فقط از عهدهٔ او ساخته است. پس در ایران او بیش از همه و هر کس در مظان اتهام قرار گرفت. دیگر دکتر ریچارد فرای که بسیار طبیعی بود دربارهٔ او بگویند «یواشکی» و با همکاری و همدستی دکتر بیانی نسخه را از ایران خارج کرده است... اجمالاً آنکه، خیر خروج این نسخه در مطبوعات وقت منتشر شد و دکتر بیانی هم جوابی در پاسخ به نوشته‌های از مرحوم حبیب یغمایی نوشت که قسمتی از آن، پیش از این یادداشت آمده است. دو سندی که در اینجا ارائه می‌شود مربوط به همین موضوع است که اصل آنها به مجموعهٔ دکتر بیانی تعلق دارد و به لطف خانوادهٔ آن مرحوم در اختیار این بنده قرار گرفته است. با تشکر از خانوادهٔ محترم آن استاد فقید. ناگفته نماند که مرحوم مجتبی مینوی در ابتدا ریچارد فرای را مسئول خروج نسخه از ایران دانسته بود، اما بعدها در یادداشتی اعلام کرد که فرای دستی در این کار نداشته است. این یادداشت هم قبل از این، پس از ترجمهٔ خاطرات دکتر ریچارد فرای آمده است.

نادر م. کاشانی

۲۷ فوریه ۱۹۵۷

جناب آقای دکتر بیانی دوست عزیزم،

از رسیدن نامهٔ جنابعالی خیلی خوشحال شدم. انشاء الله سرکار و رفقای بنده در کتابخانه و موزه با صحت و تندرستی هستند. توی این مکتوب نامه از دکتر دیماندر رئیس شعبهٔ اسلامی در موزهٔ مترو پلینتان در نیویورک می‌گذرم و از آن معلوم می‌شود که آنچه آقای مینوی در خصوص بنده در کتابچهٔ خود نوشت غلط است. بنده هیچ وقت نسخه یا آثار قدیم از ایران بدون اجازه نیاوردم و هیچ وقت آن کار را نمی‌کنم. از مینوی بنده بیشتر ایراندوست هستم. انشاء الله جنابعالی را این تابستان در تهران تکرار به خدمت ایشان خواهم رسید.<sup>۱</sup> سلام‌های فراوان از مخلص شما ریچارد فرای

۱۱ فوریه ۱۹۵۷

جناب آقای دکتر فرای،

نامهٔ مورخ ۴ فوریه سرکار را دریافت کردم و خوشحالم که قاطعانه بیان دارم این شایعاتی که جنابعالی نسخهٔ خطی اندرزنامه را از ایران برای این کشور خریداری کرده‌اید کاملاً بی‌پایه و اساس است. بنده با چگونگی فروش نیمی از نسخه به موزهٔ سین سینتای آشنا هستم و می‌توانم قطعاً عرض کنم جنابعالی آن فردی نیستید که نسخه را به این کشور آورده و یا معاملهٔ فروش آن را انجام داده‌اید. ارادتمند [امضا: دیماندر]

<sup>۱</sup> سهواً القلم‌های بوسلنده در متن اصلاح شده است.

HARVARD UNIVERSITY  
CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES

27 February 1957

William L. Lynch, Director  
Russell N. Fava, Academic Director  
Deewood W. Lockman, Executive Secretary

15 Divinity Street  
Cambridge 38  
Massachusetts

جناب آٹارو کتر بیابان دوست عربیہ  
از رسیدن نامہ جنابعالی خبای خوشحال شدم اشاء اللہ سرکار و رفقاء تہ درگفتاہ  
و حوزہ با صحت و تندرستی هستند توہ این مکتوبہ نامہ از دلگتر دیداند نہیں  
شعبہ اسلامی در روزہ شنبہ پیشان در نوروز میلادام و از آن علوم میشود  
آنیہ آثار منوی در حصص تہ درگفتاہ خود نوشتت غلط است . تہ ہی  
ومت سے یا آثار تہم از ایرادہ بدون اجارہ تاوردم و ہی وقت آن کارنامہ  
کنم . از منوی تہ بیشتر ایراندوست هستند . اشاء اللہ جنابعالی این تابستان  
در تہ تدار خدمت ایشان خردم رسید . سلامهای فراوان از  
تخلصہ و مبارکد لای

نامہ ریچارد فرای بہ مندی بیانی.

۳۰۰

THE METROPOLITAN MUSEUM OF ART  
NEW YORK 28, N. Y.

Department of Near Eastern Art

February 11, 1957

Prof. Richard N. Frye  
Center for Middle Eastern Studies  
Harvard University  
38 Dunster Street  
Cambridge 38, Mass.

Dear Mr. Frye:

I have received your letter of January 26 and I am pleased to state categorically that Russia has brought the manuscript of the "Andarz-nama" from Iran to this country, and without my foundation. I am familiar with the circumstances of the sale of one half of the manuscript to the Cincinnati Museum, and I am very definitely sure that you were not the person who brought the manuscript to this country or made the transaction for its sale.

Sincerely yours,

  
H. S. Elinand  
Curator

SE:ree

نامہ موريس ديہاند بہ ریچارد فرای (از مجموعه دکتور مندی بیانی).

## کتاب‌های اسلامی ساختگی از ایران

گراز ماهی گفت: «زمان آن فرا رسیده است که از خیلی چیزها سخن گفته شود» و همچون آلیس در سرزمین عجایب، وقتی انسان در عالم جعل کتب، و کتب ساختگی قرامی می‌گیرد، در حالی مثل مسحور شدن و تقریباً در دنیایی رؤیایی است. برخلاف اعتقاد برخی، اوّل اینکه: تقلب و جعل به اندازه شروع تاریخ قدمت دارند و دوم؛ فارس‌ها، ترک‌ها و دیگران نیز تقریباً به اندازه غربیانی که در جستجوی آثار نادر و برجسته بوده‌اند، از جاعلان محلی فریب خورده‌اند. من از فرصت آیین بزرگداشت «فریتز مایر» برای بیان مقداری از برخوردهایی که در طول ربع قرن گذشته در شرق نزدیک داشته‌ام استفاده می‌کنم؛ به ویژه آنها که مرتبط است با نسخه‌های عربی و فارسی که مورد علاقه خوانندگان این اوراق است.

البته جعل در دوران باستان در بین النهرین و ایران انجام می‌شد، ولی بحث درباره تاریخ جعل به تألیف چند جلد کتاب نیازمند است و علاوه بر آن ما راز موضوع نسخه‌های خطی به دور می‌اندازد. کافی است که گفته شود در قلمرو و هنرهای ظریف حتی استادان بزرگ نیز در مواردی مرتکب فریب دادن دیگران شده‌اند، مثل آنچه از زندگی میکال آنجلو می‌دانیم. آن گونه که جورجیو واساری در شرح حال او می‌نویسد: «او نیز چند تابلو از دستان بسیاری از اساتید قدیمی کپی کرد به نحوی که ممکن نبود کسی‌ها از اصل بازشناخته شوند؛ زیرا میکال آنجلو آنها را به گونه‌ای رنگ آمیزی کرده و به نحوی ظواهر آنها را با دوده دادن و دیگر روش‌ها کهنه ساخته بود که قدیمی به نظر می‌رسیدند و وقتی با تابلوی اصلی مقایسه می‌شدند، هیچ تفاوتی بین آنها احساس نمی‌شد.»<sup>۱</sup> علاوه بر این او بیان می‌کند که چگونه مجسمه‌ای خوابیده را از قطعه‌ای از سنگ مرمر ساخته و در زمین دفن کرده است تا ظاهری قدیمی و باستانی پیدا کند. این مجسمه بعدها در م به عنوان یک قطعه عتیقه فروخته شد. بنابراین تمایل به تقلب بدین طریقه، هم قدیمی و هم گسترده بوده است.

البته باید بین کپی کردن و استنساخ کارهای هنری و نسخه‌های خطی با تلاش عمدی برای فریب دادن دیگران تفاوت قایل شد؛ زیرا هر دو وجود دارد. از آغاز دوره حکومت بنی امیه، مطالبی درباره جعل مهرها و سکه‌ها نقل شده است که حتی شامل جعل مهر خود پیامبر اص ا هم می‌شود.<sup>۲</sup>

یکی از مشهورترین داستان‌های جعل در تاریخ اسلامی داستان یهودیان است که در ۴۴۷ هـ. ق/ ۱۰۵۵ م. نامه‌ای قدیمی را به ابوالقاسم علی، نخست‌وزیر خلیفه القائم، ارائه کردند که نشان می‌داد پیامبر اسلام اص یهودیان ساکن شهر خیبر را از پرداخت مالیات سرنانه معاف کرده بوده است. نخست‌وزیر نامه را به ابوبکر خطیب، یکی از بزرگان اهل حدیث، داد و او آن را بررسی کرد و اعلام نمود که این نامه جعلی است، زیرا امضای معاویه را دارد که بعدها در سال ۶۳۰ م. مسلمان می‌شود، حال آن که تسخیر خیبر در سال ۶۲۸ م. واقع شده است. این قضیه در کتاب ابن جوزی نقل شده است که همچنین یادآور می‌شود که در سال ۳۷۱ هـ. ق/ ۹۸۲ م. علی بن محمد مزور، که یک جاعل برجسته بود، درگذشت.<sup>۳</sup>

تاریخ جاعلان نسخه‌های خطی یا کتاب‌ها در جهان اسلام به تنهایی آنقدر طولانی است که نقل آن در اینجا امکان ندارد؛ اما جملاتی از منابع عربی گسترده‌گی جعل در کتب یا اسناد را تصویر می‌کند. ابن خلدون

✓ مشخصات مقاله چنین است:

Richard N. Frye, "Islamic book forgeries from Iran". *Islamwissenschaftliche Abhandlungen Fritz Meier zum sechzigsten Geburtstag*, herausgegeben von R. Gramlich. Wiesbaden, 1974, pp. 106-109.

1. Giorgio, Vassari, *Lives of the Painters*, ed. E. H. Blashfield (New York, 1946), vol. 4, pp. 42 and 51.

2. Ballādhūrī, *Kitāb Fatāwā al-buldān*, ed. M. J. Goeje (Leiden, 1866), pp. 462-470.

۳. ابوالفرج ابن الجوزی، المستملک فی التاریخ (حیدرآباد، هند، ۱۳۵۸/۱۹۳۹) ج ۷، ص ۱۱۱ (ذیل سال ۳۷۱ المزور) و نیز ج ۸، ص ۲۰.



از ستاره شناسی در دوران خلیفه المهدی سخن می گوید که شماره ای را از ده به چهل در یک کتاب مهم طالع بینی ستارگان و سیارات (که زیچ نامیده می شد) تغییر داد؛ زیرا که طالع خلیفه با داشتن عدد ده نامطلوب بود.<sup>4</sup> سخن این مسکویه درباره دانیال جعّال در بغداد، مربوط به سال ۳۱۹ هـ. (۹۳۱ م، بسیار جالب تر است. او می نویسد: «یکی از اسراری که دانیال محرمانه برای من بازگو کرد این بود که عادت داشت کتاب هایی را به صورت نسخه های کهن بسازد و به پیامبر دانیال نسبت دهد. او در این کتاب ها نام های بزرگانی از منطقه را با حروف جدا جدا معرفی می کرد و آنگاه که آنها در کنار هم قرار می گرفتند قابل فهم می گردیدند.»<sup>5</sup> او شهرت و ثروت فراوانی به دست آورد و در مسایل سیاسی زمان خود بسیار پر نفوذ گردید. ابن مسکویه ادامه می دهد او یک سند جعلی را چند روز در مارچویه قرار می داد و سپس آن را در کفش خود می نهاد و چند روزی با آن راه می رفت؛ بنابراین آن نوشته هم زرد رنگ و هم کهنه به نظر می رسید. داستان های مشابه دیگری در منابع فارسی و عربی وجود دارد، ولی مجال نقل آنها در اینجا وجود ندارد و این داستان ها میزان گستردگی جعل را در دنیای اسلام بیان می کنند. این سنت دیرین و کهنه تا به امروز نیز، که انگیزه اصلی برای جعل به دست آوردن پول است، ادامه دارد. اما من باور ندارم که این تنها انگیزه باشد؛ از آن جهت که میزان تلاش و زمانی که برای جعل صرف می شود گاه به سخنی معادل اجرتی است که برای آن پرداخته می شود. تلاش عمدی برای فریب دادن معاصران با ایجاد کارهای هنری باستانی با علم به اینکه جاعل چیزی را ایجاد می کند که حتی کارشناسان ماهر بین المللی نیز نمی توانند آن را کشف کنند، موضوعی است که نمی توان آن را نادیده گرفت. البته تجارت سکه ها، سفالینه ها، بشقاب های نقره ای ساسانی، منسوجات، فرغ های لرستان و حتی مجسمه های بودایی قندهار که در راولپنڈی ساخته شده اند، بسیار پر منفعت تر و پر رونق تر از ساختن کتاب های جعلی است. از سوی دیگر، مینیاتورهایی که در یک نسخه عربی یا فارسی وجود دارند، کتاب را از صورت یک کتاب یا شیشی کتابخانه ای به یک شیشی هنری تبدیل می کند. در ادامه این مقاله، می خواهم تعدادی از کتاب سازی های جدید را در ایران بیان نمایم. این مهم است که به یاد داشته باشیم که جعل کننده کتاب دائماً روش های خود را متحول ساخته اشتباهات خویش را تصحیح می نماید، چنانکه جعل های بعدی بسیار بهتر از کتاب های اولیه هستند. گاهی جعل، با اینکه از نظر تکنیکی عالی است، اما در پس مرزهای ساده لوحی قرار دارد. به عنوان مثال، نامه ای از پیامبر اص ا به خسرو دوم، پادشاه ساسانی که او را به پذیرش اسلام دعوت می کند و اکنون در موزه م. فرعون در بیروت نگهداری می شود. یک جعل عالی است ولی به ماورای یک توقع معقول برای حفظ چنین سندی برای حدود چهارده قرن بر می گردد.

البته جاعل هیچ گاه از نسخه چاپی یک کتاب در ساختن نسخه خطی آن کپی نمی کند، بلکه ترجیحاً نسخه خطی کهن قابل توجهی را کپی می کند که یا چاپ نشده و یا در تصحیح های چاپ شده آن اثر استفاده نشده است. چنین گمان می رفت که نسخه خطی المدینه المفاضله اثر فارابی به خط کوفی عربی با توجه به انجامه آن چند سالی پس از مرگ مؤلف نوشته شده است و در مقایسه با متن چاپ شده مطالب متفاوتی را در بردارد. این نسخه را ریچارد والزر (Richard Walzer) از آکسفورد مورد بررسی قرار داد و کشف کرد که این نسخه از روی نسخه دیگری از همان اثر نوشته و استنساخ شده است که متاخر از آن است و در کتابخانه ملک، در بازار تهران<sup>6</sup> که اینک تحت مدیریت آستان قدس رضوی مشهد اداره می شود،

4. Ibn Khaldūn, *The Muqaddimah*, trans. by F. Rosenthal (New York, 1958) vol. 2, p. 219.

5. *Tajārīb al-umam*, ed. and transl. by D. S. Margolouth (Oxford, 1920) text vol. 1, p. 215, transl. (Oxford 1921), Vol. 1, p. 241.

<sup>6</sup> اخیراً کتابخانه ملک در ساختمان جدید واقع در خیابان امام خمینی (ره) میدان مشق مستقر شده است. م.



نگهداری می‌گردد. تعداد زیاد جعلیات رباعیات خیام هنوز برای بسیاری از دانشمندان موجب دردسر است.<sup>۶</sup> یک نسخه خطی جعلی که گمان می‌شود به دست عمر خیام نوشته شده، نسخه چهارم رساله اثر ابن سیناست. این نسخه با مرکب گیاهی و کاغذ قدیمی، که احتمالاً از ایتالیا به دست می‌آید، از روی یک نسخه ناقص مجموعه آثار ابن سینا متعلق به کتابخانه مجلس در تهران استنساخ شده است. در انجمنه می‌توان این جمله را خواند: «توسط عمر بن ابراهیم النیسابوری النخایمی استنساخ شده، یک فرض ناممکن (تصویر ۱).»

می‌توان فهمید که چرا مجموعه‌ای از اشعار (دیوان) امام‌زین‌العابدین، امام سوم چهارم، م. اشعیان می‌تواند موجب برانگیختن علاقه و دل بستگی در ایران شود، اگرچه ارزش و اعتبار چنین اثری قطعاً کم است (تصویر ۲). اما وقتی ترجمه میان سطر سطر فارسی به خط کوفی به این نسخه اضافه شد، جعل‌کننده بسیار پیش رفته است، زیرا فارسی از چنان تاریخ دوری حتی دورتر از اصل دیوان بسیار شورانگیز است. مرحوم مجید موقر، مدیر مجله مهر، این نسخه را خرید و سپس برای پس گرفتن پولش از فروشنده کتاب جعلی تلاش بسیاری کرد.

یکی از پر زحمت‌ترین کتاب‌سازی‌ها در نسخه‌های خطی که تاکنون دیده‌ام کتاب ادزبس بزرگ است که در بین سطور آن که به خط کوفی زیبایی نوشته شده است، آثار پاک‌شدگی‌هایی به چشم می‌خورد. بر روی صفحه‌ای که در اینجا رونوشت برداری شده است، ولی در عکس قابل دیدن نیست، می‌توان خواند (تصویر ۳):

لا زال عضداً للردوله  
ممتلاً لامر الناقد الصادر  
عن الصقع الملكي تاج الملة  
الشاهنشاه ابي شعاع فنا خسرو

این پاک‌شدگی دوباره نویسی یک افزودگی ماهرانه با جعل است، به ویژه از آن جهت که فنا خسرو نام عضدالدوله، و عنوان «شاهنشاه» را که نوادگان او، پس از او، استفاده می‌کردند، ذکر می‌کند. فقط آثار نویسندگان معروف جعل نمی‌شود؛ بلکه برخی آثار نیز هست که انسان را در مورد اینکه چرا جعل شده‌اند به فکر فرو می‌برد. به عنوان مثال، تاریخ محمد بن نعمان حارثی که به ندرت مورد علاقه مجموعه‌داران است و گرایش‌های شیعی در کتاب بر ارزش آن نمی‌افزاید (تصویر ۴).

مینیاورها در نسخه‌های خطی، همان‌گونه که اشاره کردم، تصویر و البته قیمت آن را تغییر می‌دهد. یکی از نمونه‌های درخور توجه جعل نسخه‌های مینیاوردار دیوان امیرمعزی به فارسی است که دارای تاریخ ۵۵۱ هـ. / ۱۱۵۶م. است و گمان می‌رود در تبریز نوشته شده باشد (تصویر ۵). با شازنده مینیاور، این اثر منبع بسیار ارزشمندی برای نخستین نقاشی‌ها و مینیاورها در ایران به شمار می‌رود. سایر ویژگی‌های نسخه، از جمله خطوطی که مانند حاشیه‌ای متن را در بر گرفته است فاش می‌کند که ممکن نیست نسخه متعلق به قرن ششم هجری/دوازدهم میلادی باشد، و متأسفانه پس از جعل فروخته شده است.

یکی از بزرگ‌ترین جعل‌ها از نسخ مینیاوردار آندوزنامه نامشهور یا قاپوس نامه به زبان فارسی است. (تصویر ۶) برخی از کارشناسان تاریخ هنر نمی‌توانستند باور کنند که مینیاورها در این کتاب قابل توجه کاپوسنامه جعلی هستند.<sup>۷</sup>

۶. درباره جعلیات خیام در ایران، مانند دیگر موارد نک: «توضیح استاد مینوی» در راهنمای کتاب، سال ششم (خرداد ۱۳۳۲/۱۹۶۴)، شماره ۳، ص ۲۴۰-۲۳۸. در آنجا ده مورد از جعلیات فهرست شده‌اند.

۷. مرحوم لرنست کوهل (Ernst Kuhnel) مقاله‌ای در این باره در ZDMG ۱۰۶ (۱۹۵۶)، ص ۹۲ نوشته است. گاسترن ویت (Gaston Wiet) نیز در این باره مقاله‌ای دارد. نک:

“L'art de l'Islam iranien à l'exposition de Paris”, *Artibus Asiae*, 24 (1961), p. 105.



در یک مجمع علمی دربارهٔ نسخه‌های خطی که در سال ۱۹۶۰م. در نیویورک برگزار شد اشتباهاتی که جاعل ماهر در این نسخه مرتکب شده است بیان گردید، ولی البته اثبات قطعی جعل را، طبق معمول، نمی‌توان نشان داد.<sup>۸</sup>

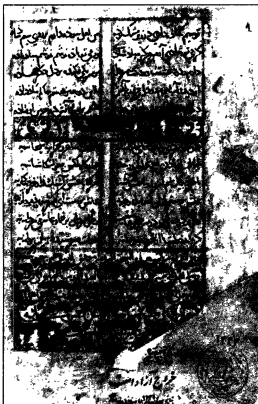
اصولاً مسأله جعل بسیار پیچیده است و تحقیق عالمانه با مخالفت قابل درک مالکان به دلیل خطر افشای اشتباهات با دشواری روبرو می‌گردد. با این حال شناساندن آثار جعلی از نظر من ضروری است، نه برای کمک به جاعلان تا اشتباهات خود را تصحیح کنند؛ بلکه برای وادار کردن موزه‌ها، کتابخانه‌ها و گنجینه‌داران به خودداری از خرید، تا زمانی که تحقیق و تفحص به طور کامل انجام گیرد. بشقاب‌های نقره‌ای ساختگی ساسانی در تهران مورد استقبال خریداران بی‌تمیز اشیای عتیقه ایرانی قرار گرفت. بر همهٔ دانشمندان علاقه‌مند در ایران واجب است که هم در میان خودشان و هم با کتابخانه‌ها و موزه‌ها تشریک مساعی کنند تا یافته‌هایشان را عمومی کنند، البته بدون اینکه در پی ضرر زدن به کسی از این جهت باشند. زیرا تنها از این طریق است که می‌توان تولید و تجارت ناهنجار جعلیات را متوقف کرد.

ریچارد نلسون فرای

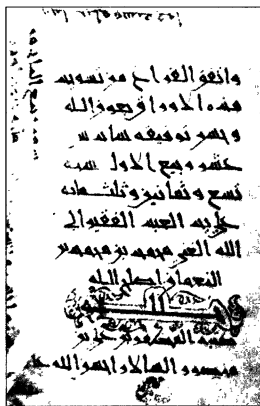
مترجم: سید محمدعلی احمدی‌ابه‌ری



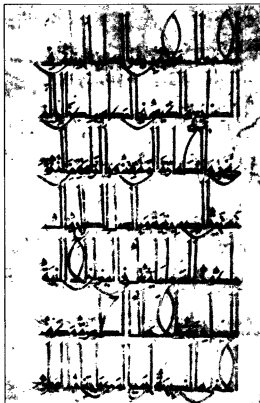




تصویر ۵: دیوان، امیر معزی، مورخ ۵۵۱ هـ / ۱۱۵۶ م، تبریز، ۶۰ برگ، ۱۸ × ۲۵ سانتی متر.



تصویر ۲: «مختصر کتاب التواریخ» محمد بن نعمان خارشی، مورخ ۳۸۸ هـ / ۹۹۸ م، ۵۱ برگ، ۱۷۵ × ۱۸۵ سانتی متر.



تصویر ۶: «الدرز نامه» یا «کاپوس نامه»، مورخ ۶۲۳ هـ.

